

انتخابات نهم مجلس رژیم مطلقه فقهاتی
حاکم بر ایران

کودتای انتخاباتی یا تقسیم، بازتقسیم قدرت بین جناح‌های رقیب نظام مطلقه؟

قرار است روز ۱۲ اسفند انتخابات مجلس نهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران برگزار شود. از ۲۲ خرداد ۸۸ که انتخابات دولت دهم، به علت کودتای انتخاباتی خامنه‌ای بر علیه صف بندی درون نظام جهت حاکم کردن یک جناح و تسویه حساب با جناح‌های دیگر قدرت درون نظام، باعث گردید تا صف بندی جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران وارد فاز نوینی بشود (در نظام‌های توتالیتر از آنجائیکه که بافت سیاسی حاکمیت نماینده دموکراتیک مردم نمی‌باشد و عامل هویت و پیوند و وحدت آن‌ها فقط قدرت و تقسیم قدرت می‌باشد، لذا همیشه به صورت یک مجموعه تضادمند می‌باشند و ائتلاف آن‌ها جز بر پایه تقسیم قدرت و مقابله با دشمن مشترک فرضی یا واقعی امکان پذیر نمی‌باشد.

ادامه در صفحه ۲

مبنای تئوریک معرفت - قسمت آخر

اپیستمولوژی یا تئوری شناخت

مبنای تئوریک عقل بازسازی شده بازیگر محمد از نگاه اقبال و شریعتی عبارت می‌باشد از:

۱- تقسیم دین به فنومن و نومن آنچنانکه پوپریست‌های مذهبی می‌کنند، امری غلط می‌باشد و موضوع معرفت دینی «تمامیت دین و وجود هستی» می‌باشد.

۲- ایجاد خندق پر نشدنی بین ابژه و سوژه آنچنانکه هم در ذهن ارسطویی وجود داشت و هم در ذهن دکارتی و کانتی و هیومی و پوپری، یک امر موهوم و غلط می‌باشد. چراکه ذهن و عین یا سوژه و ابژه از دیدگاه آن‌ها و آنچنانکه میرفندرسکی می‌گفت - مراتب یک وجود مشککه هستند- (در این رابطه کنفرانس آگزیستانسیالیسم شریعتی بازخوانی گردد).

ادامه در صفحه ۹

درد و درمان شماره ۱

سوسیالیسم یا سرمایه‌داری؟ بخش اول

۱ - آیا بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری، راه سومی وجود دارد؟

۲ - آیا به سوسیالیسم باید به عنوان یک روند نگاه کرد یا یک پکیج؟

۳ - اگر روند سوسیالیسم را به سه فرآیند: سوسیالیسم طبقاتی، سوسیالیسم ساختاری، سوسیالیسم برنامه‌ای یا علمی، تقسیم کنیم وجه تمایز این فرآیندهای سوسیالیسم چه می‌باشد؟

۴ - آیا سوسیالیسم طبقاتی که عبارت است از: «مبارزه با گرسنگی، مبارزه با انباشت ثروت»، نیاز به شرایط تاریخی دارد؟

۵ - آیا سوسیالیسم ساختاری که عبارت است از: «مبارزه با مالکیت و فردیت و انحصار، مبارزه با دولت»، نیاز به شرایط تاریخی دارد؟

۶ - آیا سوسیالیسم برنامه‌ای یا سوسیالیسم علمی که عبارت است از: «اجتماعی شدن تولید، اجتماعی شدن توزیع بدون تحقق شرایط تاریخی»، (که عبارت خواهد بود از:

الف - تحقق تولید جمعی به وسیله ماشین در نظام سرمایه‌داری ب - شکل‌گیری و پیدایش فشرده‌گی طبقاتی و تان سیته کارگری) امکان پذیر خواهد بود؟

۷ - آیا تولید اجتماعی با اجتماعی شدن تولید متفاوت می‌باشد؟

۸ - آیا بدون تحقق نظام سرمایه‌داری بر پایه: «ماشین و سرمایه»، امکان تحقق سرمایه‌داری علمی وجود دارد؟

۹ - آیا سوسیالیسم طبقاتی هم نیاز به تحقق مناسبات سرمایه‌داری دارد؟

۱۰ - آیا سرمایه با ثروت فرق می‌کند؟ چه تعریفی برای هر کدام می‌توان ارائه کرد؟

۱۱ - بنابه کدامین معیار شریعتی، ابوزر را سوسیالیست می‌داند؟ آیا واقعاً از نظرگاه سوسیالیسم طبقاتی می‌توانیم ابوزر را آنچنانکه شریعتی، سوسیالیست می‌نامد، سوسیالیست بدانیم؟

۱۲ - چرا شریعتی ابوزر را نماد سوسیالیسم در اسلام می‌داند؟

ادامه در صفحه ۸

درس‌های اسلام‌شناسی - قسمت هشتم

اسلام تاریخی، غیر از تاریخ اسلام است

۶ - شریعتی و جنگ اسلام‌شناسی‌ها:

نخستین اندیشه‌ای که در عصر حاضر موضوع جنگ اسلام‌شناسی‌ها و جنگ ادیان و جنگ مذاهب را در دستور کار خود قرار داد معلم کبیرمان شریعتی بود، که با طرح شعارهای «جنگ مذهب علیه مذهب» و شعار جنگ «تشیع علوی با تشیع صفوی» و شعار جنگ «تسنن محمدی با تسنن اموی» و شعار «کدامین اسلام؟» و شعار «کدامین شیعه؟» و شعار «کدامین علی؟ و کدامین حسین؟» و شعار «مسیح باز مصلوب و حسین باز شهید» و شعار «یارب المستضعفین» و شعار «ابوزر سوسیالیست خدا پرست» و... برای اولین بار در جامعه مسلمانان موضوع کدامین اسلام؟ یا کدامین شیعه؟ را مطرح کرد. شریعتی با طرح کدامین مذهب؟ یا کدامین دین؟ یا کدامین علم؟ یا کدامین شیعه؟

ادامه در صفحه ۱۳

مبنای تئوری حزبی - قسمت پنجم

تشکیلات افقه حزبی یا تشکیلات عمودی حزبی؟

۲۴ - از آنجائیکه شریعتی تکوین آن خودآگاهی که عامل اعتلا و تکوین جنبش‌های چهارگانه می‌شود را توسط انتقال دیالکتیک کنکریت هر جمعی به احساس آن جمع می‌داند، لذا مثلاً برای اعتلای جنبش دموکراتیک ایران ما مجبوریم دیالکتیک اجتماعی کنکریت دانشجویان یا دانش‌آموزان یا زنان ایران را و... با زبان خودشان وارد احساس آن‌ها بکنیم و از آنجائیکه زبان هر تیپ اجتماعی بیش از هر کس افراد آن تیپ می‌داند نه روشنفکر مجرداندیش ذهنی، پس بهتر است که تشکیلات عمودی پیشگام مستضعفین ایران برای مشخص کردن افرادی که بتوانند به عنوان نیروی محرکه این انتقال باشند از خود همان تیپ اجتماعی انتخاب بکند و مورد آموزش و پرورش قرار دهد،

ادامه در صفحه ۱۱

شکست خورد و ۸ سال دولت و مجلس اصلاحات بر خامنه‌ای تحمیل شد) تا توسط این زایمان جناح تمامیت خواه به اصطلاح اصول گرا تک سوار قدرت بشود و جناح به اصطلاح اصلاح طلب مشارکت گرا از درون نظام به بیرون نظام برود و شکل آلترناتیوی نظام را پیدا بکند (البته نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم، عبارت است از اینکه آنچه در تحولات نظام از سال ۷۶ توسط خامنه‌ای دنبال می‌شد تنها حاکم کردن جناح تمامیت خواه به اصطلاح اصول‌گرا همراه با تسویه جناح مشارکت گرای به اصطلاح اصلاحات نبود، بلکه مهم‌تر از آن جایگزین کردن تشکیلات حزب پادگانی سیاسی - نظامی - پلیسی بر مدیریت اجرایی و قضایی و سیاسی و تقنینی کشور بود).

در این رابطه است که اگر ما تحولات جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ و پروسه تکوین و رشد و اعتلا و رکود جنبش سبز و کودتای انتخاباتی خامنه‌ای در خرداد ۸۸ را بر پایه این تئوری تبیین نکنیم و بخواهیم بر مبنای تضاد بین میرحسین موسوی و خامنه‌ای تحلیل نماییم گمراه می‌شویم. به عبارت دیگر در پروسه انتخاباتی دولت دهم این میرحسین موسوی نبود که به صورت مکانیکی و تصادفی جهت رقابت با محمود احمدی نژاد وارد بازی کاندیداتوری دولت دهم شد و این محمود احمدی نژاد نبود که به صورت مکانیکی و تصادفی در مبارزه رادیو تلویزیونی دست به آنچنان افشاگری بر علیه هاشمی رفسنجانی و کربوبی و میرحسین موسوی و اکبر ناطق نوری و... زد که کل سابقه سی ساله نظام را به زیر سوال برد، بلکه بالعکس این کل نظام به رهبری خامنه‌ای بود که وارد فرآیندی از تضادهای درونی شده بود که دیگر امکان وجود فیزیکی آن صف بندی از تضادها در چارچوب استیل قبلی نظام نبود و حتما برای بقاء رژیم مطلقه فقهاتی یا می‌بایست استیل نظام فقهاتی عوض می‌شد که این امر نیازمند به انقلاب سیاسی و نفی اصل ولایت فقیه از قانون اساسی و جایگزین کردن دموکراتیک مردم به جای ولایت فقیه در قانون اساسی بود یا اینکه در چارچوب حفظ همین استیل رژیم بر پایه اصل ولایت فقیه و نفی مردم می‌بایست یکی از جناح‌های داخل نظام تسویه بشوند. چراکه ماجرای جنگ مجلس ششم با خامنه‌ای که مهدی کربوبی لحاف پوششی این جنگ شده بود، نشان داد که دیگر این رژیم با این استیل نمی‌تواند جنگ درونی این جناح‌های داخلی را تحمل بکند و در صورت استمرار جنگ قدرت بین جناحین رژیم، این رژیم به جای اینکه از بیرون توسط جنبش اجتماعی متلاشی گردد، از داخل توسط نبرد همین تضادها متلاشی می‌شود. بنابراین آنچه زمینه ساز کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ خامنه‌ای شد، صف بندی تضادهای درون نظام بود که جناحی از این نیروهای داخلی نظام به علت عدم گنجایش استیل نظام وارد فاز آلترناتیوی با خامنه‌ای شده بودند (نه آلترناتیوی با دولت احمدی نژاد که عده‌ای مثل جناح هاشمی رفسنجانی و تیر و تره کش از آغاز تکوین جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ سعی می‌کردند با فشار آوردن بر خامنه‌ای جهت مرزبندی با محمود احمدی نژاد این جنبش را در راستای آلترناتیوی محمود احمدی نژاد تعریف کنند که البته خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ با مرزبندی عریانی که با هاشمی رفسنجانی کرد و حمایت و پیوندی که با محمود احمدی نژاد اعلام نمود آب پاکی روی دستان هاشمی رفسنجانی و تیر و تره کش ریخت و برای همیشه این گونه تحلیل‌های مکانیکی و خام امثال هاشمی رفسنجانی را به ریشخند گرفت) و البته این جنبش آلترناتیوی خامنه‌ای که از جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویی توسط جناحی از دفتر تحکیم وحدت در بستر جنبش دانشجویی شروع شده بود، می‌رفت تا در بستر جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ تحت هدایتگری جنبش سبز با طی کردن فرآیندهای آلترناتیوی محمود احمدی نژاد و خامنه‌ای وارد فاز نهایی خود که آلترناتیوی کل نظام است (و در عاشورای ۸۸ شد) بشود، که سرکوب گردید (تفاوت جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویی که با شعار «آنتاگونیستی بر علیه خامنه‌ای» شکل گرفت و با همین شعار هم به اعتلا رسید، با جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ که با شعار «آنتاگونیستی بر علیه اصل ولایت فقیه» اعتلا پیدا کرد، در این می‌باشد که جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویی یک جنبش آلترناتیوی

در خصوص نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران هم در طول ۳۳ سال حاکمیت گذشته خود از آنجائیکه این رژیم یک رژیم مطلقه توتالیتر می‌باشد که به صورت غیر دموکراتیک حاکم شده است، پیوسته در درون خود بین بالائی‌های قدرت، جنگ تقسیم قدرت جاری و ساری بوده است که این جنگ گاهی با تیغ و درفش به صورت موقتی فروکش می‌شده، زمانی با تقسیم قدرت بین گرگ‌ها و در مراحل توسط تسویه حساب و کودتای قدرت و در شرایطی هم با مطلق کردن تضادهای خارجی با امپریالیسم یا قدرت‌های منطقه یا جریان‌های سیاسی داخلی از مجاهدین تا لیبرال‌ها و... و ساختن یک دشمن مشترک فرضی آب به آتش تضادها می‌ریختند. ولی همه این‌ها صورت موقتی داشته، چراکه در رژیم‌های توتالیتر آنچه اصالت دارد جنگ و تضاد و تقسیم قدرت و کودتا... است نه تعهد و مسئولیت و کار).

لذا در طول دو سال گذشته یعنی از خرداد ۸۸ تا این زمان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مشغول استقرار و تثبیت آرایش جدید قدرت در داخل حاکمیت می‌باشد که توسط کودتای خرداد ۸۸ حاکم شده است (چراکه کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها یک تسویه حساب شخصی بین خامنه‌ای و میرحسین موسوی در راستای تضاد دولت‌های سوم و چهارم که به علت حمایت بی دریغ خمینی در مخالفت با خامنه‌ای از میرحسین موسوی مسکوت مانده بود و برای مدت ۲۰ سال بعد از مرگ خمینی یعنی از سال ۶۸ تا ۸۸ هم به علت سکوت اعتراض آمیز میرحسین موسوی این تضادهای ۸ ساله ۶۰ تا ۶۸ بین میرحسین موسوی و خامنه‌ای مژمن شده بود، نبود) بلکه بالعکس، کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ معلول یک صف بندی نوینی بود که در دوران فترت چهار ساله بین انتخابات دولت نهم یعنی سال ۸۴ تا دولت دهم یعنی خرداد ۸۸ درون نظام حاکم مطلقه فقهاتی بوجود آمده بود که این امر باعث گردید تا انتخابات دولت دهم در ۲۲ خرداد برعکس انتخابات قبلی رژیم (که یک ابزار و وسیله‌ای بود جهت تقسیم قدرت بین جناح‌های بالائی سوار بر قدرت) به صورت یک کودتای انتخاباتی جهت تسویه حساب بین صف بندی جدید جناح‌های درونی قدرت درآید. قابل توجه است که اگر بخواهیم کل انتخاباتی که رژیم مطلقه فقهاتی از فروردین ۵۸ تا این تاریخ انجام داده است - که تعداد آن‌ها بیش از ۳۰ انتخابات می‌باشد - را یک آرایش مضمونی بدسیم این انتخابات سی ساله به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف - انتخاباتی که در جهت تقسیم قدرت بین جناح‌های سوار بر قدرت بالائی‌ها بوده است.

ب - انتخاباتی که در زمانی انجام می‌گیرد که به علت بوجود آمدن صف بندی و آرایش جدید نیروها و تضادها در داخل نظام، دیگر دوران رقابت بر پایه تقسیم قدرت در داخل نظام امکان پذیر نمی‌باشد و حتما مرحله زایمان رژیم مطلقه فقهاتی جهت برونی کردن تضاد درونی خود به صورت آلترناتیوی نظام فرا رسیده که در چنین شرایطی انتخابات به صورت کودتای انتخاباتی درمی آید، که تنها فونکسیون آن تسویه حساب با جناحی از قدرت و حاکم کردن جناحی دیگر از قدرت می‌باشد. انتخابات خرداد ۸۸ دولت دهم رژیم مطلقه فقهاتی از چنین ویژه گی برخوردار بود، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری خامنه‌ای در طول مدت بیست سال بعد از مرگ خمینی آنچنان تحولی در صف بندی داخل نظام توسط مدیریت توتالیتری خامنه‌ای بوجود آورده بود که جز با یک زایمان سیاسی توسط کودتای انتخاباتی امکان تثبیت حاکمیت برایش نبود (قابل ذکر است که خامنه‌ای از سال ۷۶ در انتخابات دولت هفتم سعی می‌کرد تا با جایگزینی اکبر ناطق نوری به جای هاشمی رفسنجانی این عمل زایمان را به صورت خزنه انجام دهد و توسط اکبر ناطق نوری تشکیلات حزب پادگانی خودش را جایگزین تشکیلات الیگارشسی سیاسی و اداری هاشمی رفسنجانی بکند ولی به علت رقابت جنبش به اصطلاح اصلاحات، جناح رادیکال الیگارشسی روحانیت خمینی تحت هژمونی محمد خاتمی و موسوی خوئینی‌ها این ترفند خامنه‌ای

تاکتیک نظامی - پلیسی تشکیلات سرنیزه‌ائی، خود را جانشین الیگارش‌ی روحانیت خمینی بکند (که الیگارش‌ی روحانیت خمینی در سال ۶۳ و ۶۴ خود خمینی با دستور انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ایجاد انشعاب درون روحانیت حاکم و تکوین جناح روحانیون مبارز تحت هژمونی کروی و موسوی خوئی‌ها الیگارش‌ی روحانیت را جانشین احزاب سیاسی قبلی کرد). اما از آنجائیکه خامنه‌ائی نه مانند خمینی از قدرت کاریزمات برخوردار بود و نه مانند خمینی پتانسیل فقهی و مرجعیت و سابقه هژمونی سیاسی داشت، لذا از همان خرداد ۶۸ که بر لوکوموتیو قدرت حکومت مطلقه فقهاتی سوار شد بر این امر باور داشت که توسط مکانیزم الیگارش‌ی روحانیت خمینی نمی‌تواند حکومت بکند چراکه هم به لحاظ فقهی و هم به لحاظ سابقه سیاسی رهبری روحانی جناح‌های الیگارش‌ی روحانیت خمینی چه در بخش روحانیون مبارز و چه در بخش روحانیت مبارز از او برتر می‌باشند و تنها مزیتی که او در برابر لیدرهای جناح الیگارش‌ی روحانیت خمینی داشت حمایت هاشمی رفسنجانی بود که در سال ۶۸ هم در الیگارش‌ی روحانیت و هم در سپاه و هم در الیگارش‌ی نیروهای سیاسی حکومتی دارای پایگاه سیاسی بود که این امر باعث گردید تا خامنه‌ائی از همان آغاز شروع حاکمیتش با نهادینه کردن تشکیلات سپاه و روحانیت و بسیج حزب پادگانی سپاه - بسیج - روحانیت را جانشین الیگارش‌ی روحانیت خمینی بکند. البته در همین زمان هاشمی رفسنجانی با تصاحب دولت پنجم و ششم و تقسیم قدرت با خامنه‌ائی رویکردی جدای از خامنه‌ائی در پیش گرفت که در این رابطه در راستای رویکرد الیگارش‌ی روحانیت خمینی کوشید به موازات آن از سپاه و روحانیت و نیروهای تکنوکرات سیاسی حامی خود، به جای استراتژی حزب پادگانی خامنه‌ائی، الیگارش‌ی‌های سپاه و روحانیت و تکنوکرات‌های سیاسی بسازد. در این رابطه بود که تشکیلات سپاه که در دوران خمینی به صورت قطب سیاسی و عقیدتی بودند در عرصه استراتژی هاشمی رفسنجانی که همراه بود با پایان دوران ۸ ساله جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با حکومت بعث عراق به صورت قطب اقتصادی درآمد و در بستر استراتژی پادگانی خامنه‌ائی به صورت حزب پادگانی تغییر شکل داد؛ لذا خامنه‌ائی از همان زمان کسب حکومت به ارث رسیده از خمینی مترصد فرصتی بود تا با یک عمل جراحی حزب پادگانی خودش را جایگزین الیگارش‌ی روحانیت و الیگارش‌ی سیاسی و الیگارش‌ی سپاه هاشمی رفسنجانی و خمینی بکند که البته او به این امر واقف بود که این عمل جراحی او باید تا آنجا پیش برود که چاقوی جراحی حتی دسته خودش که هاشمی رفسنجانی می‌باشد هم ببرد آنچنانکه دیدیم که در چراغ سبزی که خامنه‌ائی در مبارزه تبلیغاتی افشاگرانه احمدی نژاد را ابتدا به سمت هاشمی رفسنجانی نشان برود، به همین دلیل افشاگری‌های احمدی نژاد در خصوص هاشمی رفسنجانی باعث گردید تا دوران جراحی حکومت که خامنه‌ائی مترصد آن بود فرا برسد و خامنه‌ائی که حکومتش در سال ۸۸ تثبیت و استقرار پیدا کرده بود دیگر مانند روز رای گیری انتخابات دولت هفتم در دوم خرداد ماه ۷۶ نبود که پای صندوق رای اکبر ناطق نوری بگوید: «برای من هیچ کس در این جهان هاشمی رفسنجانی نمی‌شود» یعنی دیگر نیازی به حمایت هاشمی نداشت چراکه خرس از پل گذشته بود و دیگر جز در عرصه قدرت‌های انتصابی از طرف خودش مثل تشخیص مصلحت و... که مستلزم پذیرش همه جانبه هژمونی او می‌باشد حاضر به مشارکت قدرت با هاشمی رفسنجانی نبود و به همین دلیل از همان زمان تصمیم گرفت تا استراتژی تسویه حساب با هاشمی رفسنجانی هم از سر بگیرد. در همین رابطه خرداد ۸۸ فقط یک کودتای انتخاباتی خامنه‌ائی بر علیه میرحسین موسوی و جنبش سبز و تسویه حساب تضادهای ۸ ساله دولت سوم و چهارم بین میرحسین موسوی و خامنه‌ائی نبود. بلکه مهم‌تر از همه این‌ها یک جراحی بزرگ خامنه‌ائی بود که می‌کوشید تا توسط این کودتای انتخاباتی حزب پادگانی سپاه - بسیج - روحانیت را جایگزین الیگارش‌ی روحانیت و الیگارش‌ی سپاه و الیگارش‌ی تکنوکرات‌های سیاسی

بر علیه خامنه‌ائی بود نه کل نظام، در صورتی که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ که به صورت یک پروسه سه فرآیندی از جنبش آلترناتیوی احمدی نژاد شروع شد و به جنبش آلترناتیوی خامنه‌ائی رسید و در فرآیند نهائی آن در عاشورای ۸۸ با به چالش کشیدن اصل ولایت فقیه به فرآیند آلترناتیوی کل نظام اعتلا پیدا کرد. آنچنانکه مطرح کردیم اوج اعتلای شعار جنبش سبز و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در عاشورای ۸۸ به نمایش درآمد. چرا که در عاشورای ۸۸ جنبش سبز و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد با به چالش کشیدن اصل ولایت فقیه وارد فرآیند آلترناتیوی کل نظام شدند. چرا که طرح شعار «نهی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی» دقیقاً در نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به مثابه نفی کل نظام می‌باشد و علت اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران بیش از هر چیز در طول یک سال جنبش پر فرار نشیب خرداد ۸۸ سبز که همراه با فجیع‌ترین واکنش‌های خشونت آمیز، شکنجه گرانه، اعتراف گیری، تجاوز، قتل، کشتار، سرکوب، دستگیری و... از طرف خامنه‌ائی بود).

از تظاهرات عاشورای ۸۸ جنبش اجتماعی ۸۸ به لرزه درآمده و خشمگین می‌باشد و می‌کوشد با بزرگ کردن تظاهرات دیکته شده دولتی ۹ دی ماه ۸۸ که به وسیله حزب پادگانی خامنه‌ائی با شدیدترین دیسیپلین دولتی صورت گرفت، به خیال خود به جنگ تظاهرات همیشه تاریخی عاشورای ۸۸ برود. این است که اولاً تظاهرات عاشورای ۸۸ نمایش آخرین فرآیند جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد به رهبری جنبش سبز می‌باشد که برای اولین بار در طول پروسه چندین ماهه به نقطه رشد اعتلای خود که نفی اصل ولایت فقیه بود رسید، در ثانی از آنجائیکه این تظاهرات در روز عاشورا صورت گرفت با توجه به جایگاه تاریخی و مذهبی عاشورا در مذهب شیعه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران که پیوسته در مدت ۳۳ ساله گذشته تلاش می‌کند تا شعار و سنت‌های مذهبی را در استخدام آمال سیاسی ضد مردمی خود درآورد از آن وحشت داشت، که نکند یک مرتبه عاشورا به عنوان سمبل شعار مذهب شیعه در خدمت جنبش سبز و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در آید که این امر علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا جنبش سبز و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد پیوند تاریخی پیدا کند و توسط مشروعیت تاریخی مذهبی در اعماق جامعه نفوذ کند، عامل خلع سلاح رژیم مطلقه فقهاتی نیز می‌شود؛ لذا بر پایه این منظر و این نگاه و این دیدگاه و این تئوری به کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ خامنه‌ائی از خرداد ۶۸ که با مرگ خمینی، خامنه‌ائی افسار حکومت مطلقه به ارث رسیده از خمینی را به دست گرفت. از آنجائیکه به علت فقدان شخصیت کاریزماتیک و فقدان پتانسیل مرجعیت فقهی خمینی نمی‌توانست توسط تشکیلات الیگارش‌ی روحانیت خمینی به تمیشت امور بپردازد، لذا تنها ابزار و مکانیزم ممکن برای انجام حاکمیت خود در جایگزین کردن تشکیلات حزب پادگانی به جای الیگارش‌ی روحانیت خمینی دید که جهت انجام این مقصود کوشید با نهادینه کردن کلیه نهادهای به ارث رسیده از خمینی به او، از سپاه گرفته تا روحانیت حوزه و نمازهای جمعه و حتی هیئت‌های مذهبی و... گام بر دارد؛ لذا خامنه‌ائی به موازات تکوین استراتژی پادگانی و نظامی پلیسی خود پیوسته مترصد فرصتی بود تا بتواند با جراحی کردن درون کالبد نظام به ارث رسیده از خمینی به او، جهت حاکم کردن نظام حزب پادگانی خود به تثبیت حاکمیت خود بپردازد و بر پایه این تثبیت به صف بندی نیروهای درون نظام بر علیه خود پایان دهد. چراکه آنچنانکه در مضمون جنگ سیاسی بین خامنه‌ائی و میرحسین موسوی در طول ۸ سال دوران دولت سوم و چهارم مشاهده کردیم خامنه‌ائی نه با نظام سرمایه داری دولتی میرحسین موسوی موافق بود (چراکه در این رابطه برعکس میرحسین موسوی و خمینی، خامنه معتقد به سرمایه داری کلاسیک بازار است) و نه مانند خمینی معتقد به تقسیم قدرت بین جناح‌های دو گانه قدرت بود چراکه خامنه‌ائی برعکس خمینی (که با تاکتیک موجی و تکیه الیگارش‌ی روحانیت می‌کوشید بر پایه شخصیت کاریزمات و قدرت مرجعیت فقهی و هژمونی سیاسی‌اش حکومت را اداره کند) با نهادینه کردن سپاه و بسیج و روحانیت و... می‌کوشد تا با تکیه بر حزب پادگانی سپاه - بسیج - روحانیت و... بر پایه

انتخابات، مشروعیت و مکانیزم تقسیم قدرت خود را از دست پائینی‌های جامعه بگیرند وگرنه در رژیمی که خمینی در تبیین انتخابات این رژیم می‌گفت: «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اسلام (خودش) بگوید نه، نه درست است و آری مردم هیچ ارزشی ندارد».

گرچه از فروردین ۵۸ تاکنون بیش از سی انتخابات انجام گرفته است (در کدامین یک از این انتخابات انتخابی از جانب مردم بدون انتصاب از جانب ولی فقیه یا سرانگشتان اجرائی او مثل شورای نگهبان و... تاکنون انجام گرفته است؟) لذا در این رابطه است که برای فهم و آرایش انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به جای معیارهای دموکراتیک باید به تقسیم بندی بر پایه فونکسیون انتخابات در بالائی‌ها و کل نظام بیردازیم که بر این مبنا کل انتخابات به دو دسته تقسیم می‌شود:

نخست انتخاباتی که به عنوان وجه معامله یا وجه المصلحه تقسیم قدرت بین بالائی‌ها بوده است. دوم انتخاباتی که در جهت تسویه حساب و جراحی قدرت بین جناح‌های بالائی صورت گرفته است.

طبیعی است که در خصوص انتخابات دسته اول یعنی انتخابات در جهت تقسیم قدرت بین جناح‌های حاکم قدرت این موضوع از سال ۶۳ و ۶۴ توسط خمینی، زمانی مطرح شد که خمینی با انحلال تشکیلات سیاسی حکومت مثل حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که دوران مصرف آنها به علت از بین رفتن تشکیلات دموکراتیک سیاسی جامعه سپری شده بود و به موازات آن بر پایه دستور خمینی جهت شقه شدن و انشعاب درون الیگارش‌ی روحانیت حامی رژیم مطلقه فقهاتی و تقسیم این الیگارش‌ی روحانیت به دو جناح روحانیون و روحانیت مطرح شد. البته خمینی چنین می‌اندیشید که (با تغییری که بعداً در اواخر سال ۶۷ و اوایل سال ۶۸ پس از پایان جنگ با حزب بعث عراق و قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ و نوشیدن جام زهر در قانون اساسی بوجود آورد و توسط این تغییر از یک طرف اصل ولایت فقیه را که در قانون اساسی سال ۵۸ در انحصار مرجعیت حوزه فقهاتی قرار داشت با حذف مرجعیت، در انحصار این الیگارش‌ی روحانیت خود ساخته که در راس آن هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای قرار داشت در آورد و از طرف دیگر با حذف نخست وزیری منتخب مجلس، قدرت رئیس جمهوری را به عنوان یک قطب سیاسی قدرت در داخل نظام در آورد) می‌تواند توسط انتخابات مکرر بر پایه تقسیم قدرت بین جناح دو گانه این الیگارش‌ی روحانیت، تضادهای درونی این نظام غیر دموکراتیک و توتالیتر را مهار کند غافل از اینکه این ساختار غیر دموکراتیک خمینی به علت اینکه نقش مردم در آن تعریف نشده بود به آتش تضاد بین جناح‌های قدرت الیگارش‌ی روحانیت دامن زد، بطوریکه حتی بیش از ۸ سال نتوانست بین دو لیدر این الیگارش‌ی - خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی - هم یک وحدت کاذب ایجاد کند و به این ترتیب بود که انتخابات در نظام مطلقه فقهاتی حاکم از بعد از مرگ خمینی علاوه بر فونکسیون تقسیم قدرت بین جناح‌های دو گانه الیگارش‌ی روحانیت، عامل تسویه حساب این جناح‌های داخلی رژیم مطلقه فقهاتی گردید؛ لذا در میان انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی بعضی در راستای تقسیم قدرت بین جناح‌های الیگارش‌ی روحانیت حامی نظام بوده و بعضی در جهت تسویه حساب این جناح‌ها با یکدیگر است که انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و انتخابات ۱۲ اسفند ۹۰ جزو دسته دوم این انتخابات می‌باشد و به همین ترتیب از انتخابات دولت اول یعنی بنی صدر گرفته تا انتخابات مجلس اول و انتخابات دولت هفتم (دوم خرداد ۷۶) و انتخابات مجلس ششم و از همه مهم‌تر انتخابات مجلس هفتم در این رابطه باید تبیین و تحلیل بکنیم.

لذا گرچه همه انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۲ سال گذشته از محتوای دموکراتیک تهی بوده‌اند (و به قول موحدی ساوجی نماینده سابق ساوه که در مجلس در تبیین تفاوت میان این دو دسته انتخابات گفت: «تفاوت این دو دسته انتخابات در این است که در دسته اول با فولکس واگن رای سازی می‌شود ولی در دسته دوم با تریلی رای سازی می‌شود») از آنجائیکه موضوع تسویه حساب بین جناح‌های قدرت

هاشمی رفسنجانی بکند. که در این رابطه خامنه‌ای صد در صد موفق شد. یعنی توانست یک صف بندی جدید در حکومت مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران بوجود آورد که در این حکومت حزب پادگانی سپاه - بسیج - روحانیت حرف اول را بزند و آنچنان در این رابطه خامنه‌ای بی محابا پیش رفت که حتی در نماز جمعه ۲۹ خرداد اعلام کرد که «در مانیفست جدید حکومتی من احمدی نژاد به من بیشتر نزدیک‌تر است تا هاشمی رفسنجانی». البته این موضع ضد هاشمی رفسنجانی خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ که هفت روز بعد از کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد از طرف خامنه‌ای اعلام گردید مصادف با ایامی است که هاشمی رفسنجانی می‌کوشد تا با وادار کردن خامنه‌ای به مرز بندی با احمدی نژاد و موضع گیری علنی در برابر بمباردمان تبلیغاتی احمدی نژاد بر علیه او و خانواده او در انتخابات دولت دهم، خامنه‌ای را در برابر احمدی نژاد قرار دهد غافل از اینکه تمامی این سناریوها با هماهنگی خامنه‌ای در حال انجام بود و احمدی نژاد تنها یک اسب تروا بود که درون شکم او، خامنه‌ای فرماده بود. به هر حال کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ خامنه‌ای گرچه برای او با هزینه هنگفتی همراه بود ولی این کودتای انتخاباتی یک عمل جراحی بود که خامنه‌ای مجبور به انجام آن بود چراکه برای او دیگر انجام حکومت کردن بر پایه الیگارش‌ی روحانیت و الیگارش‌ی هاشم رفسنجانی و الیگارش‌ی سیاسی حاکم و الیگارش‌ی سپاه ممکن نبود. تنها برای خامنه‌ای یک حزب پادگانی می‌توانست بستر ساز حکومت باشد. همان حزب پادگانی که در جریان ۱۸ تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی دیدیم که چگونه با یک فرمان خامنه‌ای توانست جنبش دانشجویی که درب وزارت کشور را بر دوش داشت و عمامه وزیر کشور - لاری - در زیر پایش بود و شعار «مرگ بر...» زبانش بود، را تار و مار بکند.

خلاصه آنچه گفته شد:

۱ - قرار است که ۱۲ اسفند ۹۰ انتخابات مجلس نهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت پذیرد، از آنجائیکه شرایط داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی در زمان انتخابات مجلس نهم با حساسیت ویژه‌ای روبرو می‌باشد، لذا نباید با انتخابات مجلس نهم مانند انتخابات عادی گذشته رژیم مطلقه فقهاتی برخورد کرد. چراکه در میان انتخابات گذشته رژیم مطلقه فقهاتی (از آنجائیکه در مانیفست قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در طول ۳۲ سال گذشته دیدیم، انتخابات یک عامل تقسیم، باز تقسیم قدرت بین گرگ‌های سیاسی و استحاله و تسویه حساب بین صف بندی‌های قدرت جناح‌های داخلی می‌باشد و تنها فونکسیون انتخابات برای کلیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران اخذ مقبولیت صوری نظام از مردم بوده است، چراکه سردمداران نظام مطلقه فقهاتی بر پایه تبیین افلاطونی که از اصل ولایت فقیه می‌کردند، مشروعیت حاکمیت مطلقه خود را مانند حکومت شاهنشاهی پهلوی که امری تنفیذ شده از جانب آسمان و خداوند می‌دانست، امری تنفیذ شده از جانب پیامبر اسلام و امام زمان و... می‌دانند و آنچنانکه در فرمان انتصاب خمینی به نخست وزیری و رئیس دولت مهندس مهدی بازرگان در سال ۵۷ دیدیم در این فرمان خمینی بر پایه مشروعیت آسمانی که برای خود قائل است به بازرگان امر به تشکیل دولت می‌کند و در این رابطه مشروعیت خودش را نیازمند به تأیید هیچ مرجع و منبعی نمی‌بیند؛ لذا این امر باعث شده تا هدف انتخابات در رژیم مطلقه فقهاتی برای سردمداران قدرت علاوه بر تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و استحاله صف بندی‌های قدرت بین جناح‌های قدرت حاکم، اخذ مقبولیت صوری کلیت نظام از مردم بشود و توسط اخذ این مقبولیت صوری از مردم است که با این انتخابات سعی می‌کنند علاوه بر ایجاد یک حرکت ضد انگیزه‌ای برای توده‌های ایران، یک مشروعیت کاذب سیاسی جهانی هم پیدا کنند. چراکه انتخابات در مانیفست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در چارچوب دموکراسی یا آنچنانکه خود ادعا می‌کند برای انجام مردم سالاری دینی بر پایه انتقال قدرت از بالائی‌ها به پائینی‌های جامعه صورت نمی‌گیرد، زیرا نخستین اصل پیش قدماتی دموکراسی یا مردم سالاری این است که بالائی‌های قدرت توسط

رئیس جمهوری شعار «اعلام انتخاب دولت جدید» سر داد که با نهیب و تشر خمینی سر جای خودش می‌نشست و در طول ۸ سال دولت سوم و چهارم که خامنه‌ای رئیس جمهوری بود، خمینی با حمایت همه جانبه از میرحسین موسوی توان هر گونه عکس‌العمل و واکنشی را از خامنه‌ای گرفته بود.

۵ - پس از مرگ خمینی به علت حمایت بی دریغ هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای توانست جانشین خمینی بشود البته این حمایت هاشمی رفسنجانی از خامنه‌ای در سه مرحله انجام گرفت: مرحله اول فراهم کردن زمینه جهت کنار گذاشتن منتظری. مرحله دوم تغییر قانون اساسی سال ۵۸ و بر داشتن اصل مرجعیت از آن. مرحله سوم دفاع همه جانبه از خامنه‌ای در شورای خبرگان تعیین جانشینی خمینی در خرداد ۶۸ جهت انتخاب خامنه‌ای بود.

۶ - خامنه‌ای پس از اینکه توسط حمایت همه جانبه هاشمی رفسنجانی در سه مرحله فوق توانست افسار حکومت مطلقه فقهاتی را به دست بگیرد، از آنجائیکه از دو عامل موفقیت خمینی که عبارت بود از: الف - مرجعیت فقهی ب - شخصیت کاریزماتیک تهی بود، لذا از همان آغاز سوار شدن بر اریکه حکومت مطلقه فقهاتی به وضوح می‌دانست که با مکانیزم خمینی نمی‌تواند حکومت داری بکند.

۷ - مکانیزم خمینی جهت حکومت داری عبارت بود از: الف - تکیه بر الیگارش‌ی روحانیت ب - استفاده از حرکت‌های موجی و بسیجی، جهت کسب قدرت و حل تضادهای داخلی و خارجی‌اش. که در این رابطه هر چند خمینی در آغاز جهت مقابله با جریان‌های سیاسی آلترناتیوی که همگی از تشکیلات سیاسی برخوردار بودند سعی کرد با تشکیل حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تشکیلات مولفه، آلترناتیو تشکیلاتی بوجود آورد، ولی پس از سرکوب جریان‌های تشکیلاتی و سرکوب جناح آلترناتیو مرجعیت شریعت‌مداری - در سال ۶۴ - دستور انحلال حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را صادر کرد و پس از انحلال این تشکیلات با حمایت مالی از کربوبی و موسوی خوئینی‌ها دستور انشعاب درون روحانیت را داد و بدین ترتیب بود که با انشعاب الیگارش‌ی روحانیت حامی رژیم مطلقه فقهاتی به روحانیون و روحانیت الیگارش‌ی، روحانیت به عنوان متولی حکومت مطلقه فقهاتی به جای تشکیلات سیاسی قبلی وارد کارزار حکومتی مطلقه فقهاتی شد و از نظر خمینی انتخابات هم وسیله‌ای شد که بین این دو جناح الیگارش‌ی روحانیت تقسیم قدرت بکند، (که البته تا زمان حضور خمینی به علت فونکسیون هژمونی و کاریزماتیک او این تقسیم قدرت هر چند با فراز و نشیب، ولی بالاخره انجام می‌گرفت) آخرین موانع حاکمیت این الیگارش‌ی یکی جریان منتظری بود و دیگری تغییر قانون اساسی و برداشتن شرط مرجعیت از رهبری بود (که این جراحی بزرگ در آخر حیات خمینی به انجام رسید).

۸ - با مرگ خمینی و حاکمیت خامنه‌ای آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم خامنه‌ای به علت فقدان دو اهرم مرجعیت فقهی و شخصیت کاریزماتیک، مانند خمینی امکان تکیه بر الیگارش‌ی روحانیت جهت تمیشت امور حکومت نبود، چراکه رهبری و هژمونی این الیگارش‌ی روحانیت از دو جناح در دست افرادی بود که هم به لحاظ فقهی و هم به لحاظ سابقه سیاسی از خامنه‌ای برتر بودند و تمامی آن‌ها حتی در حد هادی غفاری که جزء بدنه این الیگارش‌ی روحانیت بود به نیکی می‌دانستند که انتخاب خامنه‌ای یک انتخاب سیاسی صرف بوده که توسط سناریو و برنامه ریزی هاشمی رفسنجانی انجام گرفته است؛ لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای مطمئن بود که بعد از مرگ خمینی با الیگارش‌ی روحانیت خمینی، برایش امکان حکومت داری وجود نخواهد داشت و در این رابطه بود که کوشید تشکیلات پادگانی را جایگزین الیگارش‌ی روحانیت خمینی بکند و لذا به مجرد اینکه افسار قدرت را در دست گرفت، خامنه‌ای شروع به نهادینه کردن کلیه جریان‌های نظامی، انتظامی، فرهنگی، سنتی و... کرد. یعنی از سپاه و بسیج گرفته تا نمازهای جمعه و حوزه‌های علمیه و حتی

الیگارش‌ی روحانیت حامی رژیم مطلقه فقهاتی مهم‌تر از تقسیم قدرت بین این جناح‌ها می‌باشد، این امر باعث شده تا دسته دوم انتخابات برای توده‌های ایران یا پائینی‌های جامعه ایران دارای فونکسیون خودآگاهی بخشی هم بشود و دلیل آن هم این است که آن زمانیکه اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های قدرت به گاز گرفتن یکدیگر می‌پردازند مهم‌ترین زمانی است که توده‌ها به ماهیت قدرت طلبانه حاکمان توتالی‌تر خود پی می‌برند و در همین رابطه است که جنبش اجتماعی ایران در طول ۳۲ سال گذشته درست زمانی مرحله رکود خود را پشت سر گذاشتند و وارد مرحله اعتلا شده است که انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در شکل دوم آن یعنی همان شکل تسویه حساب به انجام رسیده است و این همان موضوعی است که در این شرایط خامنه‌ای در خصوص انتخابات ۱۲ اسفند بیش از هر چیزی از آن هراس دارد.

۲ - بنابراین مشخصه اساسی انتخابات مجلس نهم، تسویه حساب بین جناح‌های حاکمیت می‌باشد نه اخذ مقبولیت از پائینی‌های جامعه. در راستای این مشخصه انتخابات مجلس نهم رژیم مطلقه فقهاتی است که باید برای فهم شرایط و کسب تحلیل علمی از آن حتماً این انتخابات را در ترازو و در ادامه انتخابات دولت دهم یا کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ فهم کنیم و هرگز بدون فهم و بدون داشتن تحلیل مشخص از کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ماه ۸۸ نمی‌توانیم حداقل شناخت و تحلیلی، حتی در شکل مکانیکی آن از انتخابات ۱۲ اسفند ۹۰ بدست بیاوریم و علت این امر هم آن است که انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ بزرگترین انتخابات یا به عبارت بهتر بزرگترین سونامی جنگ درونی جناح‌های قدرت درون رژیم بود که باعث گردید تا رژیم از وسط شقه بشود و تضادهای درونی آن در شکل آلترناتیو برون از نظام به صورت آنتاگونیستی در آید.

۳ - در خصوص کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ رژیم مطلقه فقهاتی آنچه که باید در اینجا به صورت کلی و مجمل مطرح کنیم اینکه: این کودتا انتخاباتی برعکس آنچه که حاکمیت مطلق فقهاتی مطرح می‌کند تسویه حساب صرف بین خامنه‌ای و میرحسین موسوی نبود، بلکه مهم‌تر از آن یک عمل جراحی بزرگی بود که خامنه‌ای در طول مدت ۳۰ سال بعد از انقلاب ۵۷ انتظار آن را می‌کشید، ولی به دلیل حمایت خمینی از میرحسین موسوی در برابر خامنه‌ای و همچنین به علت مشارکت در قدرت با هاشمی رفسنجانی در طول سال‌های ۶۸ تا ۷۶ در پاسخ به دفاع هاشمی رفسنجانی در شورای تعیین جانشینی خمینی در خرداد ۶۸ که این دفاع باعث به قدرت رسیدن خامنه‌ای گردید، این عمل جراحی خامنه‌ای تا سال ۸۸ به تعویق افتاد (البته شکست سناریوی خامنه‌ای در انتخابات دوم خرداد ۷۶ در جهت انتخاب اکبر ناطق نوری برای دولت هفتم و انتخاب شدن محمد خاتمی به علت پیروزی جنبش به اصطلاح اصلاحات خاتمی باید به عوامل تأخیر در جراحی فوق اضافه کنیم چراکه سناریوی خامنه‌ای بر این قرار داشت که پس از هاشمی رفسنجانی و حاکمیت اکبر ناطق نوری بر قوه مجریه بتواند عمل جراحی خود را به انجام برساند که با شکست اکبر ناطق نوری و پیروزی محمد خاتمی و بعد از او جریان اصلاحات در مجلس ششم اوضاع کاملاً برای خامنه‌ای معکوس شد).

۴ - تضاد خامنه‌ای با جناح‌های داخلی رژیم از همان دهه ۶۰ و دولت سوم و چهارم در عرصه اقتصادی نمودار شد و دلیل آن هم این بود که خامنه‌ای معتقد به سرمایه داری کلاسیسم بازار بود، در صورتی که میرحسین موسوی بر سرمایه داری دولتی تکیه داشت و در عرصه سیاسی هم موسوی از زمانی که از سال ۵۸ به عنوان قائم مقام دبیر کل حزب جمهوری اسلامی (بهشتی) و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی مشغول به کار سیاسی در نظام شد، در جناح بندی درونی حزب جمهوری اسلامی که جناح راست آن به رهبری حسن آیت و خامنه‌ای شکل گرفت، میرحسین موسوی به همراه بهشتی جناح چپ حزب جمهوری را هدایت می‌کردند، که این تضاد درون حزبی بعداً در دولت سوم و چهارم به تضاد بین دولت و رئیس جمهور که خود خامنه‌ای بود درآمد و آنچنان این تضاد شدید شد که بارها خامنه‌ای پس از پیروزی در انتخابات

هیت‌های مذهبی و... همه را نهاده کرد و به صورت یک تشکیلات پادگانی تحت رهبری خود درآورد.

۹ - از آنجائیکه خامنه‌ای از سال ۶۸ پس از اینکه توانست با حمایت و برنامه ریزی هاشمی رفسنجانی قدرت را بدست بگیرد، جهت تلافی و پاسخگونی به هاشمی رفسنجانی در آغاز کوشید که با هاشمی مشارکت قدرت بکند. در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی قدرت بلامنازع داشت بطوریکه در پایان دولت ششم بعضی از یاران او، مثل مهاجرانی درصدد بودند تا طرحی را توسط خامنه‌ای به مجلس بدهند، تا حکومت هاشمی رفسنجانی را مادام العمر بکنند، که البته خامنه‌ای به صلاح ندانست.

۱۰ - در دوران ۸ ساله حکومت مشارکتی دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی، برعکس خامنه‌ای که استراتژی تشکیلات پادگانی سپاه بسیج - روحانیت را دنبال می‌کرد، کوشید استراتژی الیگارشسی سپاه - الیگارشسی سیاسی - الیگارشسی اقتصادی با تکیه بر اقتصاد سرمایه داری آزاد رقابتی دنبال کند، که این امر به شدت با استراتژی پادگانی خامنه‌ای در تضاد افتاد. ولی خامنه‌ای در مرحله‌ای نبود که بتواند به مقابله با هاشمی بپردازد، لذا به این دلیل بود که دو جریان موازی نهاد سازی حکومتی از بعد از مرگ خمینی شکل گرفت که در این رابطه از آنجائیکه جناح رادیکال الیگارشسی روحانیت زمان خمینی تحت عنوان روحانیون، خود را تنها بازنده قدرت بعد از مرگ خمینی می‌دیدند در برابر این دو جریان نهاد ساز قدرت بیکار ننشستند و تصمیم گرفتند که تحت لوای شعار اصلاحات به جنگ این دو نهاد قدرت بیایند. به این ترتیب بود که برای خامنه‌ای تنها راه حاکمیت بر حکومت مطلقه فقهاتی جراحی و تسویه حساب با جناح‌های درونی جهت حاکمیت استراتژی پادگانی خودش شد.

۱۱ - در آغاز خامنه‌ای جهت حاکمیت استراتژی پادگانی خودش نمی‌خواست که این جراحی به صورت خونین انجام گیرد بلکه چنین می‌اندیشید که توسط همین مکانیزم انتخابات می‌تواند با حاکم کردن جناح سیاسی وابسته به خودش که در راس آن‌ها اکبر ناطق نوری بود (البته با حمایت دولت در سایه خامنه‌ای که با تشکیلات بسیار گسترده حول بیت رهبری در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... تشکیل داده بود، بطوریکه قوه مجریه و دولت رسمی در تمامی شاخه‌های آن در برابر دولت بیت رهبری قابل مقایسه نمی‌باشد) این تسویه و انتقال قدرت را به روش مسالمت آمیز به انجام برساند، اما از آنجائیکه در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ دولت هفتم با آن همه هزینه و سرمایه گذاری و برنامه ریزی که برای پیروزی اکبر ناطق نوری کرد، پس از اینکه با پیروزی جناح چپ الیگارشسی روحانیت خمینی تحت لوای جنبش به اصطلاح اصلاحات، استراتژی خود را شکست یافته می‌دید این امر باعث شد تا خامنه‌ای به صورت موقت با جناح روحانیون مماشات بکند؛ لذا در این رابطه بود که در سرکوب جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ این دو جریان پا به پای هم پیش آمدند تا توانستند جنبش دانشجویی ۱۸ تیر را سرکوب کنند و در همین رابطه بود که خاتمی پس از سرکوب این جنبش در سخنرانی که در همدان کرد گفت: «من و رهبر انقلاب افتخار می‌کنیم که توانستیم این فتنه را بدون ریختن یک قطره خون خاموش بکنیم».

۱۲ - البته جریان اصلاحات به مرور زمان هر چه از ۲ خرداد ۷۶ دور می‌شد (به خصوص از بعد از تشکیل مجلس ششم که کاملاً به لحاظ ماهیت سیاسی عکس مجلس پنجم داشت و تقریباً اکثریت نیروهای آن از جریان اصلاح طلب بودند) دیگر جریان اصلاحات از چارچوب جناح رادیکال الیگارشسی روحانیت تحت هژمونی کربوبی و خاتمی و موسوی خوینی‌ها و عبد الله نوری و... خارج شد و به شکل سیاسی درآمد و در همین رابطه بود که تشکیلات سیاسی تحت عنوان حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... بوجود آمدند. البته قبل از همه این‌ها، دفتر تحکیم وحدت (شاخه رادیکال آن) در عرصه جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸، گرچه استارت این جنبش با تعطیلی روزنامه

سلام ارگان خبری جناح رادیکال الیگارشسی روحانیت زمان خمینی زد، ولی برداشتن عمامه موسوی لاری و کندن درب وزارت کشور و اعلام شعار «مرگ بر خامنه‌ای» همه و همه دلالت بر این امر می‌کرد که پیش کسوت این جدائی، جناح رادیکال دفتر تحکیم وحدت بوده است.

۱۳ - گرچه در انتخابات دولت نهم کاندیداهای مختلفی بودند اما انتخابات دولت نهم نبرد انتخاباتی بین احمدی نژاد نماینده حزب پادگانی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی بود که خود مشارکت هاشمی رفسنجانی در انتخابات دولت نهم نشان دهنده آن بود که هنوز واقف به این امر نبود که زیر تیغ حذف حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفته است. بطوریکه در عرض یک هفته بیش از ۲۰ میلیون سی دی بر علیه هاشمی رفسنجانی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای از دورترین روستا تا سطح تهران به صورت مجانی پخش شد و حاصل انتخابات دولت نهم آن گردید که خامنه‌ای توسط حزب پادگانی خود علاوه بر اینکه توانست در مدت کوتاهی چهره ناشناخته محمود احمدی نژاد را به صورت یک چهره شناخته شده درآورد و آنچنان او را مطرح کند که هاشمی رفسنجانی به محاق کشیده شود و در این انتخابات موفقیت بزرگ نصیب خود او بشود که توانست برای همیشه هاشمی رفسنجانی، رقیب تاریخی و سیاسی خود را به همراه الیگارشسی اقتصادی و سیاسی دست پرورده او را به قبرستان تاریخ ایران بفرستد.

۱۴ - اگرچه کربوبی در انتخابات دولت نهم سعی می‌کرد قربانی انتخابات را جناح رادیکال الیگارشسی روحانیت به رهبری خودش اعلام بکند، اما آنچه در حقیقت در انتخابات دولت نهم رخ داد پیروزی استراتژی حزب پادگانی خامنه‌ای بر علیه استراتژی الیگارشسی سیاسی، اقتصادی، سپاه و... هاشمی رفسنجانی بود و تازه بعد از این انتخابات بود که هاشمی رفسنجانی دریافت که طرف او احمدی نژاد نیست، بلکه خامنه‌ای است؛ لذا در این رابطه بود که کوشید تا از طریق فشار بدنه نظام، خامنه‌ای را وادار به تجدید نظر و مشارکت در قدرت بکند که او بیش از دو کرسی خبرگان و تشخیص مصلحت حاضر به عقب نشینی نبود.

۱۵ - به هر حال بدیهی‌ترین موضوعی که در رابطه با کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ باید در نظر گرفته شود اینکه کودتای انتخاباتی ۸۸ سنتز و نتیجه انتخابات دولت نهم بود. چراکه در انتخابات دولت نهم برای اولین بار بود که خامنه‌ای توسط حزب پادگانی خود که از سپاه، بسیج، نمازهای جمعه، هیئت‌های سنتی، تشکیلات روحانیت و... تشکیل شده بودند، وارد عرصه انتخابات شد و توانست به تمامی اهداف خود برسد و ضربه‌ای که در انتخابات دولت هفتم با شکست اکبر ناطق نوری خورده بود، جبران بکند.

۱۶ - علی که باعث گردید تا انتخابات دولت نهم عامل کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ بشود عبارتند از:

الف - در انتخابات دولت نهم افشاگری‌هایی که توسط حزب پادگانی خامنه‌ای بر علیه هاشمی صورت گرفت در راستای نفی تاریخی هاشمی رفسنجانی بود که طبیعی بود که نمی‌توانست در قد و قامت احمدی نژاد باشد.

ب - در انتخابات دولت نهم تشکیلاتی که این انتخابات را هدایتگری می‌کرد به قدری وسیع و گسترده بود که برای اولین بار تمامی جریان‌های مخالف بالائی‌ها را آچمز کرد. چراکه در عرض کمتر از یک هفته ۲۰ میلیون سی دی بر علیه هاشمی رفسنجانی از دهکده‌های دور افتاده ایلام، سیستان و بلوچستان، بویراحمد گرفته تا شهرهای بزرگ پخش کردند.

ج - در انتخابات دولت نهم پس از اینکه برای جریان‌های داخلی نظام مشخص شد که خامنه‌ای و حزب پادگانیش پشت سر احمدی نژاد قرار گرفته، با توجه به ماهیت فکری و سیاسی احمدی نژاد که در دوره یک ساله شهرداری تهران از خود بروز داده بود، همه این جریان‌های داخلی نظام از جناح رادیکال روحانیت گرفته تا تکنوکرات‌های حامی هاشمی و جریان‌های سیاسی اصلاح طلب و... به خوبی دریافتند که خامنه‌ای دیگر حاضر به سفره‌های خوردن قدرت حکومت توسط مشارکت آن‌ها نیست و استراتژی توتالیتری خودش را توسط حزب پادگانیش از سر گرفته

و...؛ د - جبهه منحرفین به رهبری محمود احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشائی (البته عامل اصلی این انشعاب در بخش سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای، دولت احمدی نژاد یا جبهه منحرفین می‌باشد که می‌کوشد تا هژمونی خودش و اسفندیار رحیم مشائی را بر حکومت تثبیت کند).

۱۸ - انشعاب در بخش سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای باعث گردیده تا انتخابات مجلس نهم از حساسیت ویژه‌ای برخوردار گردد. چراکه انتخابات ۱۲ اسفند ۹۰ یا انتخابات مجلس نهم در این شرایط دارای خودویژگی‌های ذیل می‌باشد:

الف - به علت شرایط منطقه، زمینه‌ای جهت ورود بهار عربی به داخل کشور می‌باشد زیرا تاریخ سی ساله گذشته جامعه ایران نشان داده است که از آنجائیکه زمان انتخابات فرایند تقسیم قدرت بین بالائی‌ها می‌باشد، همین گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های قدرت باعث می‌شود تا توده‌های ایران امکان نفس کشیدن پیدا کنند؛ لذا خطر اولی که انتخابات ۱۲ اسفند ۹۰ یا انتخابات مجلس نهم خامنه‌ای را تهدید می‌کند همین اعتلای جنبش اجتماعی مانند جنبش سبز خرداد ۸۸ می‌باشد که زمینه ورود بهار عربی به داخل کشور ایران را ممکن می‌سازد. البته نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه خامنه‌ای به وضوح می‌فهمد که در صورت اعتلای جنبش اجتماعی در اسفند ۹۰ این تو بمیری برای او مانند تو بمیری خرداد ۸۸ یا تیر ۷۸ نخواهد بود که بتواند به راحتی بدون اینکه آب از آب تکان بخورد همه را تار و مار بکند، چراکه شرایط منطقه‌ای و شرایط بین‌المللی در شرایط فعلی دیگر این اجازه را به خامنه‌ای و حزب پادگانی او نخواهد داد تا به تار و مار جنبش اجتماعی بپردازند. البته تحلیل خامنه‌ای در رابطه با عامل اعتلای جنبش اجتماعی در ۱۲ اسفند هنوز هم بر اعتلای جنبش سبز قرار دارد و دلیل آن هم این می‌باشد که برای اولین بار تمامی جریان‌های غیر اصول گرا انتخابات را تحریم کردند و به صف بندی برون از نظام روی آوردند که این امر اصلاً برای خامنه‌ای قابل پیش بینی نبود؛ لذا در این رابطه در ۹ دی ماه امسال پس از اینکه دریافت که صف بندی جریان‌های رقیب همه برونی شده‌اند، تحت عنوان یادواره نیش قبر ۹ دی ماه امسال، قشون کشی تبلیغاتی سیاسی و... خود را بر علیه جریان‌های رقیب از سر گرفت. البته به موازات آن با کوبیدن بر طبل جنگ خامنه‌ای می‌کوشد توسط گرد و خاک تضاد برونی خود، به تسویه حساب با این جریان‌های داخلی رقیب قدرت خود بپردازد.

ب - با توجه به اینکه در انتخابات ۱۲ اسفند برای اولین بار صف آرائی بین جریان‌های به اصطلاح اصول گرای رژیم می‌باشد، این امر امکان ریزش تضاد از بالائی‌ها به سمت تشکیلات حزب پادگانی خامنه‌ای و بدنه رژیم مطلقه فقهاتی فراهم می‌کند؛ لذا در این رابطه خامنه‌ای سعی می‌کند از یک طرف با عمده کردن تضاد برونی خود توسط مانور نظامی و اشغال سفارت خانه انگلیس و... تضاد بین بالائی‌های قدرت بر سر تقسیم قدرت را به محاق بکشاند و از طرف دیگر با منفرد کردن جناح احمدی نژاد جناح‌های سه گانه جبهه متحد اصول گرا، جبهه پایداری، جبهه ایستادگی را به وحدت بکشاند.

ج - شکست تلاش خامنه‌ای در جهت ایجاد تفرقه بین جناح‌های رقیب توسط جذب جریان خاتمی و منفرد کردن جنبش اصلاحات باعث گردیده تا جریان آلترناتیو خامنه‌ای (نه آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی) تحت هژمونی جنبش سبز در این شرایط به اوج کمی خود برسد.

د - فونکسیون تحریم‌های اقتصادی همراه با شکست طرح هدفمندی یارانه، افزایش تورم و بیکاری، فقر روزافزون مردم، کاهش ارزش پولی کشور و افزایش قیمت دلار، تحریم خرید نفت از ایران، تحریم بانک مرکزی و... همگی باعث افزایش نارضایتی مردم در این شرایط شده است که خود این امر باعث گردیده تا شرایط عینی جهت اعتلای جنبش در اسفند ماه بیشتر فراهم گردد.

والسلام

است؛ لذا در این رابطه بود که دیگر با حضور خامنه‌ای در قدرت و مشارکت با این جریان قطع امید کردند و خود را آماده آلترناتیوی با خامنه‌ای کردند.

د - بر پایه تجربه‌ای که این جریان‌ها از دولت سوم و چهارم در دهه هشتاد داشتند، تنها مهره‌ای از نظام که پتانسیل آلترناتیوی با خامنه‌ای را داشت، میرحسین موسوی بود. چراکه هم در دوران حزب جمهوری که بهشتی دبیر کل بود و میرحسین موسوی قائم مقام و مدیر تحریریه روزنامه حزب بود و هم در دوران دولت سوم و چهارم میرحسین موسوی نشان داده بود که خامنه‌ای توان عرض اندام در برابر مدیریت او را ندارد، لذا پس از اینکه جریان‌های سیاسی مخالف خامنه‌ای در نظام از توان هاشمی رفسنجانی در این رابطه نا امید شدند و هاشمی رفسنجانی را اهل معامله و فرصت طلب تحلیل کردند، همگی با هدایتگری خاتمی و موسوی خوینگی‌ها از احزاب سیاسی اصلاح طلب گرفته تا تکنوکرات‌های سمپات هاشمی رفسنجانی پشت سر میرحسین موسوی قرار گرفتند (البته در این رابطه به علت اینکه مهدی کروبی خودش را جهت مقابله با خامنه‌ای و احمدی نژاد برتر از میر حسین موسوی می‌دید، ولی به علت مماشاتی که جریان‌های مخالف خامنه‌ای در مجلس ششم از کروبی با خامنه‌ای دیده بودند او را صلاحیت این هژمونی نمی‌دانستند؛ لذا این امر باعث گردید تا کروبی در اعتراض به این تصمیم جریان‌ها و در راس آن جناح روحانیون، از تشکیلات آن‌ها جدا بشود که بعد از انتخابات به اشتباه خود واقف گردید و دریافت که جز میرحسین موسوی هیچ نیروی از درون نظام نمی‌تواند به عنوان آلترناتیو خامنه‌ای وارد کارزار سیاست بشود)

و - البته استقامت و پی گیری دو ساله میرحسین موسوی نشان داد که این جریان‌ها در انتخاب خود اشتباه نکرده اند.

ز - بنابراین جوهره انتخابات دولت دهم اصلاً مقابله میرحسین موسوی با احمدی نژاد نبود اگرچه در خصوص کروبی این امر صادق بود یعنی واقعا کروبی به جنگ با احمدی نژاد آمده بود اما حضور میرحسین موسوی و تکوین جنبش سبز و چراغ سبز خامنه‌ای به صدا و سیما و احمدی نژاد برای آن افشاگری‌های بی در پیکر که کل تاریخ گذشته نظام را به زیر سوال کشید، همه و همه معرف این حقیقت بود که انتخابات دولت دهم بیش از آنکه یک صف آرائی بر علیه احمدی نژاد باشد، یک صف آرائی بر علیه خامنه‌ای بود و این حقیقت بیش از هر کس خود خامنه‌ای فهم می‌کرد؛ لذا در این رابطه بود که از روز ۲۹ خرداد و نماز جمعه آن روز شخصا وارد گود شد و پرچم مقابله با این صف را از دست احمدی نژاد گرفت و توسط حزب پادگانی خود به جنگ عریان نظامی - پلیسی با این جنبش درآمد و از هیچ تاکتیکی در این رابطه جهت سرکوب این جنبش مضایقه نکرد. از مرزبندی علنی کردن با هاشمی رفسنجانی در همین نماز جمعه ۲۹ خرداد و اعلام اینکه «احمدی نژاد به من نزدیکتر است تا هاشمی رفسنجانی» گرفته تا سرکوب خونین، بگیر و بند، شکنجه، کشتار، تجاوز، زندان، تیغ، درفش و...

۱۷ - اشتباه بزرگ خامنه‌ای در کودتای انتخاباتی دولت دهم در خرداد ۸۸، انتخاب احمدی نژاد به عنوان اسب تروای قدرت جهت تسویه حساب با جریان‌های سیاسی رقیب بود. خامنه‌ای فکر می‌کرد احمدی نژاد می‌تواند به عنوان گوساله سامرای او در حمله به جریان‌های رقیب تا آخر پشت سر او بماند، غافل از اینکه از آنجائیکه احمدی نژاد قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای در پیروزی او در تبلیغات و سازماندهی انتخابات دولت نهم و کودتای انتخاباتی دولت دهم را از آن خود می‌دید، لذا این امر باعث گردید که یواش یواش به موازات اینکه تحت سرنیزه‌های عریان خامنه حاکمیتش تثبیت شد به عرض اندام در برابر خامنه‌ای و جناح‌های راست حاکم بپردازد. از اینجا بود که صف بندی‌های جدید درون بخش سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای بوجود آمد که این صف بندی‌ها عبارتند از: الف - جبهه متحد اصول گرایان به رهبری مهدوی کنی؛ ب - جبهه پایداری به رهبری مصباح یزدی؛ ج - جبهه ایستادگی به رهبری محسن رضائی

"درد و درمان ۱ - بقیه از صفحه اول"

۱۳ - چرا شریعتی امام علی را که بیش از ابوذر هم با انباشت ثروت مبارزه کرد و هم با گرسنگی اجتماعی در عرصه سوسیالیسم، تبیین نمی‌کند؟

۱۴ - چرا شریعتی جهت تبیین فلسفه تاریخ، سوسیالیسم علمی خود را به جای شکل تولید سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم اروپا، شکل مالکیت را انتخاب کرد؟

۱۵ - چرا شریعتی برای تبیین سوسیالیسم علمی خود به جای بازوی کار سوسیالیست‌های قرن نوزده اروپا، ماشین را انتخاب کرد؟

۱۶ - چرا بدون شناخت تعریف شریعتی از ماشین، امکان شناخت سوسیالیسم علمی شریعتی وجود ندارد؟

۱۷ - چرا خندق بین سوسیالیسم علمی قرن نوزدهم اروپا با سوسیالیسم علمی شریعتی را، ماشین و تعریف ماشین تشکیل می‌دهد؟

۱۸ - آیا شریعتی مانند سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم اروپا ماشین را ابزار تولیدی در طول ابزار تولید گذشته بشر تعریف می‌کند یا اینکه بر طبق کشف علمی خود ماشین را ابزار تولیدی در عرض ابزار تولید گذشته بشر می‌داند؟

۱۹ - چرا شریعتی ماشین را در عرصه بازوی تولید تبیین کرد، نه مانند سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم که ماشین را در بستر ابزار تولید طولی گذشته بشر مورد تبیین قرار دادند؟

۲۰ - آیا اصلاً بدون فلسفه تاریخ می‌توان معتقد به سوسیالیسم علمی شد؟

۲۱ - آیا بدون فلسفه تاریخ دم از سوسیالیسم علمی زدن، یک اعتقاد انطباقی مانند سازمان مجاهدین خلق نیست؟

۲۲ - چرا سوسیالیسم علمی شریعتی را سوسیالیسم تطبیقی می‌نامیم؟

۲۳ - چرا شریعتی این همه بر طبل فلسفه تاریخ می‌کوبد و برای اولین بار به مسلمین جهان آموزش داد که بدون فلسفه تاریخ، نمی‌توان دم از عدالت زد و نمی‌توان دم از آزادی زد و نمی‌توان دم از سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی و سیاسی و دمکراتیک زد؟

۲۴ - آیا شریعتی فلسفه تاریخ مستقل دارد یا مانند مجاهدین خلق بر فلسفه تاریخی انطباقی شش گانه (اشتراک اولیه، برده داری، سرواژی، فنودالیت، سرمایه داری، سوسیالیسم) سوسیالیست‌های قرن نوزدهم اروپا تکیه می‌کند؟

۲۵ - آیا تبیین شریعتی از استثمار مانند تبیین سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم اروپا از استثمار می‌باشد که بر پایه غارت ارزش اضافی پرولتاریای صنعتی استوار می‌باشد؟

۲۶ - چرا شریعتی استثمار را در دو شکل: «استثمار ملی یا استعمار، استثمار طبقاتی که بر پایه غارت ارزش کار تولید کننده در دوران مختلف کشاورزی و تجاری و بازرگانی و... می‌باشد»، تبیین می‌نماید؟

۲۷ - چرا شریعتی مانند سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم اروپا بر پایه ارزش اضافی در نظام سرمایه‌داری به تبیین سوسیالیسم علمی خود نمی‌پردازد؟

۲۸ - چرا شریعتی مانند سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم ارزش اضافی را از آن پرولتاریای صنعتی نمی‌داند بلکه منهای ارزش کار پرولتاریا آنرا از آن جامعه می‌داند؟

۲۹ - چرا شریعتی برعکس سوسیالیست‌های علمی قرن نوزدهم اروپا که طبقه بورژوازی و سرمایه دار را استثمار کننده طبقه کارگر صنعتی می‌دانند، شریعتی طبقه بورژوازی و سرمایه دار را در نظام سرمایه‌داری بیش از آنکه استثمار کننده طبقه کارگر صنعتی بدانند استثمار کننده کل جامعه می‌داند؟

۳۰ - آیا سوسیالیسم شریعتی مانند مرتضی مطهری (در کتاب میانی اقتصاد اسلامی خود که به دستور رهبر ولایت مطلقه فقهاتی در سال ۶۰ خمر شد) یک سوسیالیسم خرده بورژوازی دگماتیسم فقهی است یا بالعکس، سوسیالیسم علمی شریعتی یک سوسیالیسم تاریخی دیالکتیکی مبتنی بر پراکسیس اجتماعی می‌باشد؟

۳۱ - چرا پراکسیس شریعتی بر عمل اجتماعی استوار است؟

۳۲ - چرا پراکسیس شریعتی با پراگماتیسم سوسیالیسم انطباقی و سوسیالیسم دگماتیسم متفاوت می‌باشد؟

۳۳ - چرا در عرصه پراکسیس شریعتی تمامی کالاهای تولیدی سرمایه‌داری ماهیت تاریخی و اجتماعی دارد، برعکس پراگماتیسم دولتی و غیر دولتی سوسیالیسم انطباقی و سوسیالیسم دگماتیسم حزبی شریعتی هیچ کالائی را به صورت فردی در نظام سرمایه‌داری تبیین نمی‌کند؟

۳۴ - چرا شریعتی در عرصه تبیین فلسفه تاریخ خود نظام بورژوازی را از نظام کاپیتالیسم جدا می‌کند؟

۳۵ - چرا شناخت سوسیالیسم علمی شریعتی بدون شناخت پراکسیس و بدون شناخت ماشینیسم امری ابتر می‌باشد؟

۳۶ - چرا از نظر شریعتی در سینه جوان ما «محمد با مارکس می‌جنگد؟»

۳۷ - چرا از نظر شریعتی «کسی که ابوسفیانی زندگی می‌کند نمی‌تواند ابوذری فکر کند؟»

۳۸ - چرا از نظر شریعتی «اسلام و مارکسیسم دو طبیب رقیب هستند که یک مریض مشترک دارند و آن سرمایه‌داری است؟»

۳۹ - چرا از نظر شریعتی پارابلم اصلی زمان ما سرمایه‌داری است و تا زمانی که پارابلم سرمایه‌داری در جامعه ما حل نشود تمامی تضادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... باید در کانتکس این پارابلم اصلی حل گردد؟

۴۰ - چرا از نظر شریعتی «در جامعه سرمایه‌داری که عده‌ائی به سبب سرمایه سوارند و عده‌ائی به دلیل فقر پیاده هستند» سخن از آزادی گفتن حماقتی بیش نیست چرا که آزادی باید در شرایطی باشد که همه جامعه شرایط مساوی برای مسابقه داشته باشد؟

۴۱ - چرا از نظر شریعتی فلسفه تاریخ با تاریخ فلسفه دارد متفاوت است؟ (آن‌ها که می‌خواهند تاریخ فلسفه را جانشین فلسفه تاریخ بکنند سوسیالیسم را از گردونه و بستر خود خارج می‌کنند)

۴۲ - چرا از نظر شریعتی فلسفه تاریخ با تضاد طبقاتی هابیل و قابیل که نماینده دو نظام مختلف اقتصادی می‌باشند شروع می‌شود و با از بین رفتن تضاد طبقاتی پایان پیدا می‌کند؟

۴۳ - چرا از نظر شریعتی تاریخ عاشورا نمایش مبارزه طبقاتی دو جریان دجله و فرات است که از کوه‌های یخ زده اشتراک اولیه تاریخ شروع می‌شود و پس از گذشت از فرایندهای مختلف مناسبات مختلف تاریخی بالاخره به دریای اشتراک نهائی اقیانوس می‌ریزد؟

۴۴ - چرا از نظر شریعتی اصل مهدویت تا زمانی که در کانتکس اصل انتظار تبیین نگردد یک اصل دگماتیسم است تنها زمانی اصل مهدویت شیعه می‌تواند حرکت آفرین و ارزش ساز گردد که در بستر انتظار مثبت تبیین گردد؟

۴۵ - چرا از نظر شریعتی اصل انتظار مثبت مهدویت نمایش سمت گیری مثبت فلسفه تاریخ شیعه است؟

۴۶ - چرا از نظر شریعتی مرز اسلام فقهاتی یا اسلام دگماتیسم و اسلام تطبیقی در تبیین سه اصل: مهدویت، ولایت، عاشورا نهفته است و تا زمانی که این سه اصل را در کانتکس فلسفه تاریخ تبیین نکنیم امکان مرزبندی تئوریک با اسلام فقهاتی وجود ندارد؟

۴۷ - چرا از نظر شریعتی «فلاسفه پفیوزان تاریخ اند»، یعنی از نظر شریعتی فلاسفه آنهائی هستند که جهان را تماماً در ذهن ارسطویی و غیر دیالکتیک خود تفسیر می‌کنند اما قدرت تغییر جهان را ندارند؟

۴۸ - چرا شریعتی پراکسیس را عمل اجتماعی تغییر دهنده معنی می‌کند و پراگماتیسم را عمل اقتصادی غیر اجتماعی معنی می‌کند؟

۴۹ - چرا تا زمانی که پراکسیس و ماشینیسم شریعتی را نشاناسیم، نمی‌توانیم سوسیالیسم علمی شریعتی را تبیین نماییم؟

۵۰ - چرا از نظر شریعتی لیبرالیسم در تمامی اشکال آن اعم از لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی تا زمانی که در بستر لیبرالیسم اقتصادی که همان سرمایه‌داری است تبیین نگردد، فریب بزرگی بیش نخواهد بود؟

ادامه دارد

"مبانی تئوریک معرفت - بقیه از صفحه اول"

۱۴- در دیسکورس معرفتی هر دو معلم عقل بازیگر محمد «نه مانند ذهن آینه‌ای ارسطویی ابژه یا واقعیت برونی محور و عمده می‌شود، و نه مانند ذهن فاهمه کانتی - پوپری ذهن و یا سوژه عمده و محور قرار می‌گیرد، بلکه پیوند دیالکتیکی تو در توی مراتب مختلف واقعیت یا وجود که در اشکال؛ وجود ذهنی و وجود عینی و وجود شهودی و وجود غیبی و... عرض اندام می‌کند، اصل و محور می‌باشد. «به عبارت دیگر هر دو معلم وجود را جانشین سوژه و ابژه ارسطو و کانت و دکارت و هیوم و لایب نیتس و اسپینوزا و پوپر و برکلی و شوپنهاور و... قرار می‌دهند. (به تبیین شریعتی در رابطه با دو ترم قرآنی سنت و آیه از نظر قرآن مراجعه کنید. همچنین آخرین درس اسلام شناسی شریعتی یعنی درس اگزستانسپالیزم را در این رابطه باز خوانی نمایند)»

۱۵- هر دو معلم وحی محمد را (یا وحی نبوی یا قرآن محمد را)، یک تجربه شخصی محمد در ردیف تجربه‌های عرفانی عرفا، آنچنانکه پوپریسم مذهبی معتقد است نمی‌دانند. بلکه به وحی محمد (در کانتکس عقل بازیگر محمد) به عنوان واقعیتی چون واقعیت وجود می‌نگرند، که در قرآن هر دو به صورت آیه مطرح شده است. یعنی آنچنانکه ذهن «واقعیت هستی را به عنوان منبع شناخت نگاه می‌کند» قرآن نیز باید مانند همان واقعیت را مورد معرفت اپیستمولوژی خود قرار دهد (به تبیین شریعتی در رابطه با وحی که در مقدمه -امت و امامت- و همچنین -تفسیر سوره روم پیام امید به روشنفکر مسئول- و -تفسیر سوره انبیاء- و سخنرانی خانگی وی بعد از زندان که تحت عنوان -واژه‌های قرآن- مراجعه شود).

۱۶- از نگاه هر دو معلم (و برعکس اندیشه پوپریسم مذهبی) اگرچه امکان قرائت دگماتیسم رسمی از دین برای همیشه (آنچنانکه اسلام حوزه می‌گوید)، وجود ندارد، اما امکان «قرائت عصری» از دین وجود دارد که این موضوع مانع لیبرالیسم معرفتی و پوپریسم معرفتی می‌گردد.

۱۷- از دیدگاه‌های هر دو معلم تکامل در وحی محمد (برعکس آنچه پوپریسم مذهبی تبیین می‌کند)، معلول حال‌های محمد نیست (هست قرآن حال‌های انبیاء)، بلکه «معلول تاریخی بودن خود وحی در بستر تکامل اجتماعی و انسانی جامعه محمد می‌باشد» زیرا فونکسیون وحی از نگاه این دو معلم «هدایتگری حرکت تکاملی انسان و جامعه می‌باشد». (به تبیین اقبال از وحی در مقاله -اصل حرکت در ساختمان اسلام- مراجعه شود).

۱۸- از نگاه هر دو معلم (برعکس دیدگاه ذهن آینه‌ای ارسطویی و ... اشراف به معرفت و شناخت به موضوع شناخت نیست، بلکه به فونکسیون آن «در هدایتگری در عمل» می‌باشد. (به تبیین شریعتی در رابطه با موضوع قرآن به عنوان راهنمای عمل در این جهان مراجعه فرمائید) شریعتی و اقبال برعکس اندیشه عقل ابزاری بازرگان و عقل فاهمه عبدالکریم سروش - قرآن را کتاب هدایتگر آخرت نمی‌داند- بلکه آنچنانکه خود شریعتی در تفسیر آیه ۷۲ -سوره الاسراء می‌گوید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا - کسی که در دنیا کور باشد در آخرت هم کور است، بلکه بدتر کور است.» و یا در تفسیر آیه ۴۰ -از سوره النباء می‌گوید: «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمُرءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - آخرت روزی است که شخص هر آنچه را که در دنیا با دو دستش از پیش فرستاده است می‌بیند.» قرآن برای هدایتگری و راهنمای عمل در این جهان آماده است، نه برای راهنمای عمل آخرت (آنچنانکه سروش و بازرگان می‌گویند)؛ و براین پایه است که شریعتی معتقد است؛ دینی که به درد این دنیای مان نخورد، به درد آخرت ما نخواهد خورد:

هر که کارد قصد گندم بایدش کاه خود اندر تبع می آیدش
قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملائک هم نمود

اصل هدف انبیاء ساختن دنیای مردم بود و آخرت مولود ساختن دنیای

۳- اصل پلورالیسم در معرفت دینی (نه در شکل لیبرالیست معرفتی پوپریسم مذهبی ایران) مورد تأیید هر دو معلم (علامه اقبال و معلم شریعتی)، نهضت اپیستمولوژی عقل بازیگر می‌باشد، و آبشخور این پلورالیسم معرفت دینی از نگاه این دو اندیشمند ریشه در «تکثر منابع معرفتی و متدولوژی معرفتی و ابزار شناخت» از نگاه قرآن دارد. (کنفرانس شناخت اسلام و کنفرانس علی بنیانگذار وحدت در این رابطه باز خوانی شود).

۴- عمل و پراتیک و تجربه از دیدگاه هر دو متفکر هم در عرصه معیار شناخت عقل بازیگر مطرح می‌شود و هم در عرصه منبع شناخت عقل بازیگر می‌باشد.

۵- از دیدگاه هر دو معلم اپیستمولوژی عقل بازیگر محمد، نه عقل تفسیر گر ذهن آینه‌ای ارسطو می‌باشد و نه عقل ذهنی گرای ذهن فاهمه کانتی و پوپری است و نه عقل ابزاری مهندس مهدی بازرگان است و نه عقل فلسفی عبدالکریم سروش است، بلکه «عقل نقادانه عملی» می‌باشد.

۶- «واقعیت» که موضوع «معرفت عقل بازیگر» در اپیستمولوژی معرفتی محمد می‌باشد، نهضت عقل گرایی است که آن واقعیت ساده ارسطویی و یا آن مثل تخیلی افلاطونی و... نیست، بلکه «کلیت کاسموس وجود در مراتب مشککه آن می‌باشد» که آن را از غیب تا شهادت و از خدا تا طبیعت و از تاریخ تا انسان و جامعه و... در شکل سنت و آیه در بر می‌گیرد.

۷- «علیت و زمان و مکان» در دستگاه اپیستمولوژی اقبال و شریعتی، آنچنانکه کانت می‌گفت، «زائیده ذهنیت انسان نمی‌باشد» بلکه آنچنانکه انشتین مطرح می‌کرد «واقعیتی از مراتب مشککه وجود می‌باشد.»

۸- از دیدگاه هر دو معلم اپیستمولوژی عقل بازیگر خدا و اخلاق آنچنانکه کانت و پوپریسم‌های مذهبی مطرح می‌کنند، به عنوان امور غیر عقلی و تعبدی مطرح نمی‌باشد- بلکه به عنوان «ابژه و واقعیت موضوع عقل بازیگر» قرار می‌گیرد.

۹- «اجتهاد» که از دیدگاه دو معلم عقل بازیگر، «فونکسیون عقل بازیگر محمد می‌باشد» نه آنچنانکه فقه ارسطویی و دگماتیسم حوزه‌ای ما می‌گویند، که محدود به فقه می‌باشد. بلکه پیش از آن بر پایه عقل بازیگر «موضوع اصول و اعتقادات و اخلاق و در نهایت فقه و دین» نیز قرار می‌گیرد.

۱۰- از دیدگاه هر دو معلم عقل بازیگر محمد؛ تا زمانیکه جامعه مسلمان حاضر را از حصار ذهن آینه‌ای و ارسطویی و ذهن فاهمه پوپری - کانتی رهائی نبخشیم، امکان نجات انسان مسلمان و جامعه تغییر دهنده مسلمان وجود نخواهد داشت.

۱۱- از دیدگاه هر دو معلم عقل بازیگر محمد، بزرگترین معجزه محمد در دوران سیزده ساله حرکتی مکی‌اش - ایجاد ذهن بازیگر بر پایه قلم و کتاب و مرکب بود- که با این تحول اپیستمولوژی محمد بود که بشریت در مرحله گذار تاریخی قرار گرفت.

۱۲- از دیدگاه هر دو معلم عقل بازیگر «بصیرت در ذهن باعث شجاعت در عمل می‌شود و شجاعت در عمل، متقابلاً باعث بصیرت در نظر می‌گردد.» (در این رابطه به تفسیر شریعتی در خصوص این کلام امام علی که می‌فرماید: «بِالْعَمَلِ يَسْتَدِلُّ الصَّالِحَاتُ وَ بِالصَّالِحَاتِ يَسْتَدِلُّ الْعَمَلُ» مراجعه کنید).

۱۳- گرچه از نظر هر دو معلم عقل بازیگر محمد «معرفت به عنوان فهم انسان از جهان و واقعیت، با خود واقعیت متفاوت می‌باشد» ولی برعکس دیدگاه پوپریسم مذهبی - فهم واقعیت و دین در تمامی ابعاد آن برای انسان ممکن و قابل شناخت می‌باشد- اما این شناخت دارای مراتبی می‌باشد که ریشه در تکامل عقلانی انسان دارد.

دینی به عنوان یک معرفت بشری می نگردد و هر گز در دستگاه اپیستمولوژی او - معرفت دینی محمد به عنوان یک معرفت مستقل از معرفت بشری- مطرح نمی باشد؛ و لذا نقشی و فونکسیون برای معرفت دینی منهای معرفت بشری قائل نیست، و - نفی اصل هدایتگری و راهنمای عمل بودن وحی محمد- در اپیستمولوژی بازرگان و فروش در این رابطه قابل تبیین می باشد.

۲۴- شریعتی و اقبال دین را همان معرفت دینی می دانند و «برای دین موقعیت و جایگاه نومی و طلسمی و غیر قابل شناخت بودن (کانتی مانند عبدالکریم سروش) قائل نیستند».

۲۵- قرانت رسمی از دین محمد در دستگاه اپیستمولوژی شریعتی و اقبال امکان پذیر است، و آن عبارت است از «قرائت خود محمد و علی از اسلام» که شعار بازگشت به قرآن شریعتی و اقبال در عرصه این تبیین، معنی پیدا می کند. در صورتی که از دیدگاه عبدالکریم سروش؛ قرانت رسمی از دین اسلام وجود ندارد و قرانت محمد و علی از دین هم نمی تواند برای عصر ما هدایتگر باشد، چراکه عقلانیت عصری عوض شده است- به عبارت دیگر از نظرگاه سروش ما هیچ قرانت رسمی از دین نداریم و لذا هر کس باید قرائت خاص خود را از دین داشته باشد، اما اقبال و شریعتی قرائت پیامبر و علی از دین را «به عنوان یک قرائت رسمی همیشگی برای دین قائل اند» که پیوسته مسلمانان (آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی به نقل از علامه اقبال لاهوری در کتاب بازسازی فکر دینی می گوید)؛ باید با تاسی از آن به عنوان الگو و نمونه پیروی نمایند.

۲۶- تبیین دین در اپیستمولوژی اقبال و شریعتی فقط «بر پایه تفکیک آیه و سنت و محکم و متشابهات و نسخ و منسوخ می باشد» در صورتی که تبیین دین در اپیستمولوژی پوپرسم مذهبی ایران در کانتکس تفکیک (قالب - محتوی و ذاتیات - عرضیات و قشر - مغز)، بود و فقط به خاطر پاسیف کردن فونکسیون دین در دنیا و جامعه و عصر و تاریخ می باشد؛ و به همین دلیل پوپرسم مذهبی ایران راهی به جز لاغر کردن دین محمد که به درد سكرات مرگ و پل صراط بخورد، ندارد.

۲۷- اسلام اقبال و شریعتی «اسلام معرفتی و اکتیو و تطبیقی و هدایتگر و قابل شناخت می باشد» در صورتی که اسلام و دین و وحی عبدالکریم سروش، اسلام طلسمی و غیر قابل شناخت است که تنها به درد آخرت می خورد.

۲۸- هرمنوتیک تطبیقی قرآن و وحی از نظر اقبال و شریعتی؛ «تاویل وحی بر پایه متدولوژی و قرائت محمد و علی از اسلام می باشد.» در صورتی که هرمنوتیک عبدالکریم سروش، تزییق معرفت بشری در معرفت دینی و برای تاویل عصری آن می باشد.

والسلام

مردم می باشد، نه آنچنانکه بازرگان و فروش می گویند که؛ دنیا مولود آخرت است. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ نَصْرِهِ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - هدف از بعثت و رسالت انبیاء و انزال وحی و کتاب و میزان، قیام مردم برای قسط در دنیا است نه ساختن آخرتی تحلیلی؛ و به همین خاطر است که در کنار وحی - حدید- را برای مردم آفریدیم، تا توده ها با آهن دنیای خود را بسازند» (آیه ۲۵ - سوره الحدید)

۱۹- وحی اقبال و شریعتی یک «وحی فعال و یک واقعیت طبیعی و تاریخی و ابژکتیو و اکتیو و فعال می باشد» که از آغاز خلقت و تا آخر تکامل وجود، همگام با وجود- هدایتگری وجود را به عهده داشته و دارد و خواهد داشت! اما - وحی پوپرسم مذهبی- یک وحی منفعل است که محصول تجربه شخصی محمد می باشد، که در عرصه قبض و بسط تجربه نبوی نابود می گردد، و تنها فونکسیون آن برای ما - درک یک تجربه عرفانی و باطنی- می باشد. بطوریکه در این رابطه مثنوی برای ما بیشتر هدایتگر است تا قرآن.

۲۰- وحی نبوی محمد در عرصه اپیستمولوژی شریعتی و اقبال راهنمای عمل تاریخی بشر می باشد که بر سه پایه:

الف - تنوع منابع معرفتی در دستگاه معرفتی وحی.

ب - تاریخی بودن وحی.

ج - پیوند تقابلی و دیالکتیکی بین وحی و عقل انسان (که فونکسیون آن اصل اجتهاد در اصول و فروع می باشد)، برای همیشه می تواند نقش فعال و اکتیوی در هدایتگری جامعه انسانی داشته باشد، در صورتی که وحی نبوی در دیدگاه پوپرسم مذهبی نه تنها قدرت راهنمای عملی این دنیایی بشر را ندارد، بلکه به صورت یک موضوع پاسیف و حاشیه در عرصه معرفت بشری مطرح می باشد، که پیوسته قدرت هدایتگری آن باید از طریق (علم برون دینی بشری) بر او تزریق گردد.

۲۱- رابطه وحی با علم ایزاری (یا علم فلسفی و...) در دستگاه اپیستمولوژی شریعتی و اقبال یک «رابطه تطبیقی از وحی بر علم» می باشد. در صورتی که - رابطه وحی با علم برون دینی- در دستگاه اپیستمولوژی بازرگان و سروش به صورت انطباقی و منفعلانه - از علم برون دینی به طرف وحی- می باشد.

۲۲- دین در دستگاه اپیستمولوژی اقبال - شریعتی عبارت است از؛ «دستگاهی از حقایق کلی که چون آگاهانه آن را بپذیریم و به آن ایمان پیدا کنیم، اثر تغییر دهنده در شخصیت و اخلاق و جامعه و تاریخ و دنیای ما ایجاد می کند.» (بازسازی فکر دینی صفحه ۴)

در صورتی که از دیدگاه پوپرسم مذهبی دین عبارت است از - فهم ما از دین- که فهم ما از دین، یک فهم شخصی است که به موازات همه افراد متفاوت می باشد. اصل دین طلسمی است که غیر قابل شناخت می باشد و معرفت دینی هم یک معرفت بشری است، که فقط به درد آخرت می خورد و هیچگونه پتانسیل هدایتگری این جهان را ندارد و منفعل و شخصی و پاسیف می باشد! و نیاز ما به قرآن نه قرآن به عنوان راهنمای عمل می باشد، بلکه فقط - نیاز به فهم یک تجربه دینی توسط شخص محمد می باشد- و هرگز هدف محمد و انبیا سلف او - قصد بر آشوبیدن عقلانیت جامعه خود را نداشته اند- بلکه بالعکس در «کانتکس دیسکورس جامعه خود» تنها به طرح تجربه دینی خود می پرداخته اند، که ما از آن بی نیاز می باشیم.

۲۳- هم شریعتی و هم اقبال به معرفت دینی در کانتکس عقل بازیگر محمد به عنوان یک «معرفت مستقل از معرفت بشری» اعتقاد دارند، که این «معرفت دینی با معرفت بشری» مدام در تلائم دیالکتیکی تطبیقی و پیوسته، پیش می روند. اما اپیستمولوژی پوپرسم مذهبی به معرفت

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

"میانی حزبی - بقیه از صفحه اول"

البته در بستر همان کار و زندگی و کارخانه و مزرعه و اداره نه به صورت ذهنی و مجرد و مکانیکی^۱.

۲۵ - شریعتی معتقد است که برای اعتلای جنبش کارگری یا جنبش سوسیالیستی ایران ما مجبوریم توسط یک نشریه یا وسیله دیگری دیالکتیک خاص طبقه کارگر ایران را وارد احساس طبقه کارگر ایران بکنیم تا اعتلای جنبش کارگری ایران ممکن گردد. طبیعی است که در این رابطه محصول کار خودآگاهی طبقاتی می‌باشد نه خودآگاهی سیاسی یا خودآگاهی اجتماعی، ولی آنچه که در این رابطه حائز اهمیت است این حقیقت است که این خودآگاهی طبقاتی در بستر جنبش کارگری خود به خود بدل به خودآگاهی سیاسی می‌شود و در این رابطه است که خودآگاهی سیاسی مثلا طبقه کارگر ایران اگر چه از دل خودآگاهی صنفی و طبقاتی او حاصل می‌شود، در تحلیل نهانی با خودآگاهی سیاسی دانشجو و دانش آموز و زنان و کارمندان به صورت تاکتیکی و کوتاه مدت می‌تواند چهره واحدی به خود بگیرند و در بستر مبارزه اجتماعی به صورت مشترک عمل نمایند.

۲۶ - شریعتی معتقد است که برای اعتلای جنبش اجتماعی ایران توسط اقلیت‌های قومی و زبانی و مذهبی تا حاشیه تولید و قشر متوسط شهری و روستایی ما از آنجائیکه برعکس تیپ‌های دیگر اجتماعی مثل کارگران و دانشجویان و... (که دیالکتیک اجتماعی آن‌ها صورت واحدی دارند)، این جریان اجتماعی حالت طیفی دارند و همین وضعیت طیفی آن‌ها باعث می‌گردد تا دیالکتیک هر بخش از این طیف با دیالکتیک اجتماعی بخش دیگر متفاوت باشد؛ لذا جهت اعتلای جنبش اجتماعی ما مجبوریم بر حسب شرایط خاص اجتماعی به آرایش دیالکتیک بخش‌های مختلف این طیف بپردازیم و توسط آن آرایش دیالکتیک‌های اجتماعی، دیالکتیک آن بخشی را عمده کنیم که در آن شرایط تاریخی و زمانی و اجتماعی در آن جنبش اجتماعی فعال‌تر می‌باشد و زمینه عینی اعتلا پذیری آن‌ها بیشتر است.

۲۷ - از نظر شریعتی هرگز ما نمی‌توانیم توسط یک دیالکتیک عام مثل ناسیونالیسم ایرانی یا جنبش ملی - مذهبی به اعتلای جنبش‌های چهارگانه فوق بپردازیم، تا توسط آن شرایط جهت انجام سازمان‌گری افقی فراهم گردد؛ و لذا جایگزین کردن دیالکتیک‌های ذهنی و موهوم ملی یا مذهبی به جای دیالکتیک‌های واقعی تیپ‌های مختلف اجتماعی امری منحرف کننده می‌باشد.

۲۸ - بنابراین از نظر شریعتی انجام سازمان‌گری افقی در گرو تقدم تکوین سازماندهی عمودی می‌باشد و سازماندهی عمودی بر پایه تشکیلات پیشگام حاصل می‌شود. اما نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه این تقدم یک تقدم زمانی می‌باشد نه تقدم ارزشی، و لذا اگر از نظر ارزش بخواهیم به آرایش این دو نوع سازماندهی و تشکیلات بپردازیم طبیعی است که تشکیلات افقی بر تشکیلات عمودی متقدم می‌شود و به این علت است که تا زمانیکه این رابطه ارزشی بین این دو نوع تشکیلات برقرار گردد، تشکیلات حزبی می‌تواند دارای روند صحیحی باشد.

۲۹ - شریعتی معتقد است که برای تشکیل حزب باید به صورت یک پروسه دو مرحله‌ای عمل بکنیم. ابتدا با تکوین تشکیلات هرمی و عمودی توسط قوانین علمی رهبری جمعی که عبارتند از:

الف - انتخابی بودن اعضای نهادهای حزب از پائین تا بالا توسط افراد زیر مجموعه آن نهاد.

۱. آنچنانکه نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ انجام می‌داد و با مجرد کردن افراد از زندگی‌شان و حرفه‌ای کردن آن‌ها در تشکیلات عمودی می‌کوشید توسط آموزش زبان روشنفکرانه به آن‌ها از بیرون آن‌ها را به جنبش خودشان تزریق بکند که این کار غلطی بود.

ب - اجرای اصل گزارش خواهی و گزارش دهی در کلیه نهادهای جزئی و کلی حزب.

ج - اجرای اصل تعهدپذیری و مسئولیت فردی در سرتاسر تشکیلات حزب.

د - انجام اصل انتقاد و انتقاد از خود توسط تمام افراد حزب.

ه - اطاعت از نظم و قانون واحد توسط تمامی افراد.

و - تابعیت اقلیت از اکثریت در تصمیم‌گیری‌های حزبی.

ز - اجرای اصل تقسیم کار در کل تشکیلات حزب.

ط - آموزش مستمر همگانی برای کلیه افراد حزب و... به سازماندهی نیروهای پیشگام مستضعفین بپردازیم و سپس بر پایه این تشکیلات با انتقال دیالکتیک کنکریتی تیپ‌های چهارگانه دمکراتیک، سیاسی، سوسیالیستی و اجتماعی ایران به احساس آن‌ها شرایط جهت اعتلای جنبش‌های چهارگانه فراهم بکنیم. پر واضح است که در چنین تشکیلات عمودی اولاً هر فرد دارای صلاحیتی می‌تواند مراتب تشکیلاتی را طی بکند در ثانی از نظر رای در هر مرتبه تشکیلاتی که باشد با افراد دیگر دارای مرتبه واحدی می‌باشد در ثالث اینچنین تشکیلات حزبی یک تشکیلات برنامه‌ای می‌باشد نه یک تشکیلات ایدئولوژیک.

۳۰ - شریعتی معتقد است که در ایران یک جامعه واحد نداریم بلکه آنچنانکه گروچ می‌گوید جامعه‌ها داریم. اما این جامعه‌های ایرانی می‌توانند در یک تقسیم‌بندی کلی به جامعه طبقاتی که شامل طبقه زحمت کش و طبقه بورژوازی و قشر متوسط خرده بورژوازی می‌شوند؛ و جامعه دمکراتیک داریم که شامل دانشجویان و دانش آموزان و زنان و کارمندان و... می‌باشند؛ و جامعه اجتماعی داریم که شامل اقلیت‌های قومی از کرد و بلوچ و لر و عرب و... گرفته تا سنی و ارمنی و کلیمی و زرتشتی؛ و جامعه سیاسی که شامل جریان‌های مختلف و رنگارنگ سیاسی می‌باشند که این چهار جامعه دارای چهار دیالکتیک مختلف می‌باشد که انتقال این دیالکتیک‌ها به احساس این چهار جامعه باعث تکوین و اعتلای چهار جنبش دمکراتیک، سوسیالیست، سیاسی و اجتماعی می‌شود.

۳۱ - شریعتی معتقد است که تشکیلات عمودی حزب پیشگام مستضعفین موظف است ذهنیت خود را پیوسته در بستر پراکسیس با این جوامع چهارگانه شکل بدهد، نه به صورت مجرد و خارج از گود نشستن.

۳۲ - شریعتی هر گونه حزبی که تحت نام او اعلام بشود (نه تحت استراتژی او که عبارت است از حاکمیت سیاسی - اقتصادی زحمت کشان ایران) مردود می‌داند.

۳۳ - شریعتی حتی حاضر نیست اندیشه و فکر و کلام خود او را هم به خود او منصب کنیم. چراکه از نظر او یک اندیشه وقتی که از انتصاب به گوینده او دور گردد می‌تواند دارای حیات تاریخی بشود.

۳۴ - شریعتی، ما را از هر گونه کیش شخصیت در دیسکورس حزبی دور می‌دارد.

۳۵ - آنچنانکه نشر مستضعفین در طول ۳۵ سال گذشته حیات سیاسی خود (از سال ۱۳۵۵ که سال تکوین نشر مستضعفین می‌باشد تا این تاریخ) اعلام کرده است، استراتژی حزبی شریعتی بر پایه اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی گرچه فرآیند سوم و نهایی استراتژی شریعتی می‌باشد ولی تنها استراتژی علمی و تحول آفرین و تغییرساز شریعتی می‌باشد^۲. علی‌ایحاله در خصوص استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه

۲. البته آنچنانکه شریعتی در تمامی محورهای فکری‌اش نشان داده اولاً خود کاشف اندیشه خود بوده است و در هیچ جا تقلیدی عمل نکرده است در ثانی بزرگ‌ترین منتقد اندیشه شریعتی همیشه خود شریعتی بوده است و رمز تاریخی شدن اندیشه شریعتی در همین امر نهفته است که شریعتی همیشه در حال نقد

آنچه در استراتژی تحزب‌گرای شریعتی موضوع تشکیلات عمودی حزب واقع می‌شود پیشگام است^۴ که نه به عنوان رهبر حرکت مردم، بلکه در بستر تشکیلات عمودی به عنوان هدایتگر تشکیلات افقی عمل می‌کنند. در این رابطه است که شریعتی به نقل از روسو می‌گوید: «به مردم راه نشان ندهید دیدن پیام‌زید خود راه را خواهند شناخت». قابل توجه است که عنوان نام سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران برای تشکیلات عمودی استراتژی تحزب‌گرای نشر مستضعفین در سال ۱۳۵۵ در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

۴۰ - بنابراین استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی به لحاظ تشکیلاتی می‌توانیم به جای طرح تشکیلات عمودی و تشکیلات افقی به صورت تشکیلات پیشگام که همان تشکیلات عمودی می‌باشد و تشکیلات جنبش که همان تشکیلات افقی است مطرح کنیم. که کار تشکیلات پیشگام همان «کونوا مع الناس و لا تکنوا مع الناس» می‌باشد و کار تشکیلات جنبش همان «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» - ای اهل ایمان هم خود مقاومت کنید و هم دیگران را به مقاومت سفارش نمایند و بین نیروهایتان پیوند و رابطه برقرار کنید تا پیروز شوید - آیه ۲۰۰ - سوره آل عمران»، می‌باشد.

۴۱ - موضوعی که هرگز نباید در این رابطه فراموش کرد این حقیقت است که جنبش‌های چهارگانه ایران در طول صد سال گذشته تاریخ جنبش نشان داده‌اند که هرگز نمی‌تواند با تشکیلات عمودی و دستوری سازماندهی بشود، و لذا تا زمانی که نتوانیم این جنبش‌های چهارگانه را سازماندهی افقی بکنیم صد تا انقلاب هم که بکنیم باز آتش همان آتش است کاسه همان کاسه. علت اینکه جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ شکست خورد این بود که جنبش سوسیالیستی یا کارگری ما سازماندهی نشده بود، لذا این جنبش نتوانست با جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ پیوند پیدا کند، اگر آنچنانکه میرحسین موسوی در تظاهرات چهار میلیون نفری ۲۵ خرداد ماه ۸۸ توسط بلندگوی دستی در خیابان آزادی تهران رژیم مطلقه فقهاتی را تهدید به اعتصاب کارگری کرد، می‌توانست جنبش سبز را از فرآیند جنبش اجتماعی به فرآیند اعتصابات جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران متصل کند، قطعاً کار رژیم مطلقه فقهاتی تمام بود. آنچنانکه ما این موضوع در اعتصابات کارگری ۱۸ شهریور ۵۷ آزمایش کردیم و دیدیم که چگونه در روز ۱۸ شهریور ۵۷ با پیوند اعتصاب کارگران شرکت نفت به جنبش اجتماعی ضد استبدادی همه چیز تمام شد. بنابراین رمز موفقیت ما در تداوم جنبش‌های چهارگانه است، و رمز تداوم جنبش‌های چهارگانه در سازماندهی این جنبش‌ها نهفته است، و رمز سازماندهی این جنبش‌ها تکیه بر مدل سازماندهی افقی می‌باشد و برای انجام سازماندهی افقی ما مجبوریم قبلاً توسط سازماندهی عمودی پیشگامان جنبش را سازماندهی بکنیم.

ادامه دارد

حزبی هم از آنجائیکه کاشف این تئوری خود شریعتی می‌باشد، لذا این امر باعث گردیده تا این تئوری دو مؤلفه‌ای تشکیلات افقی و تشکیلات عمودی قابل مقایسه با دیگر تئوری‌های کلاسیک حزبی شرق و غرب و داخل و خارج ایران نباشد. که خود این موضوع باعث گردیده تا حتی بسیاری از هواداران اندیشه او به علت عدم فهم استراتژی شریعتی حرکت شریعتی را یک حرکت غیر قابل تشکیلاتی بدانند.

۳۶ - آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم اولین مشخصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی دو مؤلفه‌ای بودن این استراتژی است، و دومین مشخصه این استراتژی اصلی بودن تشکیلات افقی و تابع بودن تشکیلات عمودی آن می‌باشد، و سومین مشخصه این استراتژی عبارت است از اینکه تشکیلات افقی حزبی باید در بستر پراکسیس اجتماعی یا جنبش‌های چهارگانه اجتماعی، دمکراتیک، سوسیالیستی و سیاسی انجام گیرد، و چهارمین مشخصه این استراتژی اینکه تشکیلات هر می یا عمودی فقط خاص پیشگام مستضعفین ایران می‌باشد که وظیفه استارت تشکیلات افقی به عهده آن‌ها است، و پنجمین مشخصه این استراتژی عبارت است از اینکه در تحلیل نهانی تشکیلات عمودی باید در تشکیلات افقی حل شود نه بالعکس، و ششمین مشخصه این استراتژی اینکه تشکیلات عمودی برای اینکه گرفتار بوروکراسی نشود باید پیوسته توسط نقد درونی و پیوند با تشکیلات افقی حالت دینامیک خود را حفظ نماید؛ لذا در این رابطه است که هر گونه حرکتی که در این جامعه بخواد بر پایه اندیشه شریعتی دست به تشکیل حزب بزند برای اینکه گرفتار آفت‌های متعارف تاریخ تحزب‌گرایی صد ساله گذشته این کشور نشود مجبور است که این مشخصه‌های شش‌گانه استراتژی حزبی شریعتی را مراعات کند.

۳۷ - هر حرکتی که بخواد تنها توسط تئوری تشکیلات عمودی حزبی شریعتی در این جامعه اقدام به تشکیل حزب در راستای اندیشه شریعتی بکند، علاوه بر اینکه حزب آن‌ها گرفتار آفت بوروکراسی خواهد شد قطعاً به جای اینکه این حزب در راستای سازمان‌گری افقی جنبش‌های چهارگانه عمل نماید به صورت ابزار کسب قدرت برای رهبران قدرت طلب آن در خواهد آمد.

۳۸ - هر جریانی که بخواد به جای استراتژی شریعتی که عبارت است از حاکمیت سیاسی و اقتصادی مستضعفین ایران تحت نام شخص شریعتی یا آرمان شخص شریعتی، اندیشه و حرکت شریعتی را گرفتار زندان کیش شخصیت شریعتی بکند محکوم به شکست است و حزبی که در این راستا تکوین پیدا می‌کند از آغاز مرده دنیا خواهد آمد.

۳۹ - در استراتژی تحزب‌گرای شریعتی اصلاً ما با ترم روشنفکر به معنای کلاسیک و غیر کلاسیک آن روبرو نیستیم^۲. به قول مولوی:

با خیالی صلحشان و جنگشان	با خیالی نامشان و ننگشان
چشم باز و گوش باز این عمی	حیرتم از چشم بندی خدا
راه هموار است و زیرش دام‌ها	قحطی معنی میان نام‌ها
لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌هاست	لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۲۴ - سطر ۱۶.

اندیشه خود بوده و هیچ اندیشه شریعتی نبوده که از آغاز حیات سیاسی یا فکری‌اش تا آخر حیاتش توسط خود شریعتی متحول و متکامل نشده باشد و همین امر رمز ماندگاری و حیات دار بودن اندیشه شریعتی است و لذا همین امر باعث گردیده تا از آغاز حرکت سیاسی و فکری شریعتی هیچ منتقدی نتواند مانند خود شریعتی به صورت علمی و منطقی اندیشه خود را نقد و سلاخی بکند.

۳. جنگ حیدر و نعمتی که امروز در جامعه ما توسط مصطفی ملکیان، عبدالکریم سروش، محسن کدیور و... به راه افتاده و هر کدام مغازه دو نبشی در این رابطه برای خود باز کرده‌اند، بطوریکه کدیور می‌گوید: «روشنفکر اسلامی» و مصطفی ملکیان می‌گوید: «نوادیش دینی» و عبدالکریم سروش می‌گوید: «روشنفکر دینی» و ملی مذهبی‌ها می‌گویند: «روشنفکر مذهبی» و الی ماشاء الله.

۴. شریعتی ترم پیشگام مستضعفین را از این روایت استنتاج کرده است که: «کونوا مع الناس و لا تکنوا مع الناس» - با مردم باشید اما با مردم نشوید.

متدولوژی و اپیستمولوژی در دستگاه شریعتی در آمد، که توسط آن حتی سوره‌هایی مثل سوره روم و سوره انبیاء که برای اولین بار در تاریخ اسلام به توسط شریعتی مورد تفسیر تاریخی قرار گرفت، مضمون و محتوای نوینی پیدا کرد که اصلاً قابل مقایسه با تفسیر دیگر مفسران نبود! یعنی با کشف اسلام تاریخی برای شریعتی، قرآن تاریخی و وحی تاریخی و شیعه تاریخی و ابراهیم تاریخی و حج تاریخی و حتی بت پرستی تاریخی و... مطرح شد. شریعتی در این رابطه تا آنجا پیش رفت که حتی عاشورا و اصل انتظار و... را به صورت تاریخی مورد مطالعه قرار داد، و از پی تاریخی کردن این امور بود که تمامی اینها به صورت یک پروسس بر شریعتی ظاهر شدند. که یک نمونه آن در کنفرانس - حسین وارث آدم - شریعتی در خصوص عاشورای تاریخی مشاهده گردید، که چگونه در حسین وارث آدم شریعتی توانست عاشورا را به صورت یک پروسس مبارزه طبقاتی، بین دو رود دجله و فرات و از آغاز تاریخ بشر تا انتهای آینده تاریخ بشر تبیین نماید، و یا در کنفرانس‌های - میعاد با ابراهیم - دیدید که چگونه شریعتی توانست مبارزه ضد بت پرستی ابراهیم را درآورد. بابل را با نمرود به صورت یک پروسس تاریخی از آغاز تاریخ بشر همراه با پیدایش جامعه طبقاتی، تا پایان تاریخ بشر تبیین نماید؛ و یا در خصوص موضوع انتظار در کنفرانس - انتظار مکتب اعتراض - دیدید که چگونه شریعتی با تاریخی دیدن اصل انتظار، اصل مهدویت را در کانتکس اصل انتظار می‌آورد و مورد مطالعه قرار می‌دهد، که باعث گردید تا انتظار به صورت یک پروسس تاریخی از آغاز تکوین و پیدایش انسان در زمین، تا انتهای تاریخ مطرح گردد.

و یا در خصوص - قاسطین و مارقین و ناکثین - که سه جبهه دشمنان علی بودند، گرچه نام این سه جبهه مدت ۱۴۰۰ سال است که در نهج البلاغه علی وجود دارد و تاکنون هیچ احدی نه از شیعه و نه از سنی نتوانسته بود بار تئوری این سه اصطلاح را استخراج کند، و برای اولین بار این شریعتی بود که با تاریخی دیدن این سه جبهه، در کنفرانس قاسطین و مارقین و ناکثین که جزو آخرین کنفرانس‌های شریعتی می‌باشد، این سه جبهه را در کانتکس تئوری حکومت غصب به صورت یک پروسس تاریخی از آغاز تاریخ بشر تا انتهای تاریخ بشر، مورد تبیین قرار دهد؛ و یا در خصوص - شیعه یک حزب تمام - دیدید که چگونه شریعتی با تاریخی دیدن شیعه نه به عنوان یک فرقه و مذهب و مسلک، بلکه به صورت یک پروسس در تاریخ انسان و بشریت ظاهر می‌شود، که رسالت و مسئولیت رهبری جامعه بشریت را بر دوش می‌کشد و همچنین موضوع اخلاق شریعتی که در دو رابطه؛ اخلاق تاریخی و اخلاق غیرتاریخی، در دو مرحله از حیات فکری‌اش مورد مطالعه قرار می‌دهد، که عبارت از؛ مرحله اول اخلاق غیرتاریخی است که در مقدمه اسلام‌شناسی مشهد، با اقتباس از - فرید وجدی - و در تکمیل اندیشه فرید وجدی می‌کوشد تا توحید غیرتاریخی خود را به صورت یک موضوع مکانیکی اخلاقی مطرح کند.

اما در اسلام‌شناسی ارشاد و در درس بیستم که در کانتکس توحید تاریخی است، می‌کوشد که به طرح «اخلاق تاریخی» بپردازد، در این رابطه است که تئوری اخلاق برای اولین بار از حصار ارسطویی (حسن و قبح افعال تحت سه مؤلفه شهوت و غضب و عدالت)، خارج می‌شود و اخلاق به صورت یک پروسس، در بستر خیر و شر فردی و اجتماعی تبیین می‌گردد. شریعتی با کشف هستریکال بودن اسلام‌شناسی و اسلام محمد بود که سیاسی بودن و اجتماعی بودن اسلام را تبیین نمود، چراکه آنچنانکه بازرگان پیر در آخر عمر و در کتاب - هدف بعثت پیامبران اثبات خدا و معاد - بوده است، مطرح کرد که؛ در اسلام غیرتاریخی اثبات سیاسی بودن یا اجتماعی بودن دین اسلام امری غیرممکن می‌باشد؛ و سرانجام اسلام غیرتاریخی غیر از آن سرنوشتی که در اندیشه تصوفی دگماتیسم - عبدالکریم سروش - پیدا کرد، نخواهد داشت. یعنی تنها فونکسیون اسلام غیرتاریخی سروش و بازرگان پیر همین - ایجاد حیرت و به درد آخرت جدا افتاده از دنیا و تبیین نظری خداوند می‌خورد - در صورتی که در اسلام‌شناسی تاریخی شریعتی؛ «دنیا و آخرت، دل و دماغ

می‌خواست اندیشه‌ها را به سمت این حقیقت ببرد که؛ مبارزه طبقاتی در جامعه بشریت پیوسته در عرصه جنگ مذهب‌ها و جنگ اسلام‌ها و جنگ شیعه مادیت پیدا کرده است، و تا زمانیکه مبارزه طبقاتی در تاریخ بشر وجود داشته باشد جنگ ادیان و مذاهب امری طبیعی خواهد بود. بنابراین از نظر شریعتی جنگ اسلام‌شناسی‌ها در تاریخ اسلام یک ریشه طبقاتی دارد نه یک ریشه معرفت‌شناسانه، چراکه پلورالیسم مذهبی و اعتقادی در جامعه مسلمانان از زمانی آغاز شد که جناح‌های طبقاتی شروع به رویش و زایش کردند.

۱ - اسلام تاریخی و اسلام فراتاریخی:

بزرگترین کشف شریعتی در این زمان هستریکال بودن اسلام بود، در عصر حاضر تا قبل از شریعتی حتی در عرصه اندیشمندان بزرگی چون اقبال و عبده و... اسلام از زاویه معرفت‌شناسانه مورد مطالعه قرار می‌گرفت، و در تاریخ اسلام اولین اندیشمندی که توانست مضمون و ماهیت و هستریکال بودن اسلام را کشف کند عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی در قرن هشتم و نهم بود. در عصر حاضر شریعتی پس از اولین مسافرتش به مکه در سال ۴۸ و در طی سلسله کنفرانس‌هایی که تحت عنوان میعاد با ابراهیم به عنوان سفر نامه اولین سفر حج خود مطرح کرد، موضوع هستریکال بودن اسلام و اسلام‌شناسی را عنوان نمود، و البته تا قبل از این مرحله شریعتی هم مانند دیگر اندیشمندان جهان اسلام از زاویه معرفت‌شناسانه به مطالعه اسلام‌شناسی می‌پرداخت، که برای درک این موضوع کافی است که اسلام‌شناسی مشهد شریعتی که در سال ۴۵ به نگارش در آمده است، و روش شناخت اسلام که در سال ۴۷ تالیف یافته است را با اسلام‌شناسی ارشاد مورد مقایسه قرار دهیم، تا دریابید که؛ کشف هستریکال بودن اسلام توانست چگونه اندیشه شریعتی را از یک زندان بسته به سوی اقیانوس اندیشه‌ها که سیل آسا بر او هجوم می‌آوردند، هدایت کند. در این رابطه بود که شریعتی با کشف هستریکال بودن اسلام به کشف دومین موضوع یعنی؛ تئوری انواع اسلام‌شناسی رسید، و از آنجائیکه شریعتی از زاویه و بستر هستریکال بودن اسلام به انواع اسلام‌شناسی دست پیدا کرد، این موضوع به او کمک کرد تا بر عکس کسانی که از زاویه معرفت‌شناسانه انواع اسلام را مورد مطالعه قرار می‌دهند، (مثل عبدالکریم سروش)، حاصل آن می‌شود که روند پیدایش انواع اسلام را امری طبیعی و مثبت ارزیابی کنند.

شریعتی به خاطر اینکه تمامی این فعل و انفعالات درونی اسلام را از زاویه تاریخی مورد مطالعه قرار می‌داد، در نتیجه به کشف پلورالیسم مقدم طبقاتی به عنوان آیشخور پلورالیسم مذهبی و عقیدتی در تاریخ اسلام پی ببرد، که این امر زمینه منفی ارزیابی کردن پلورالیسم مذهبی و عقیدتی در تاریخ اسلام توسط شریعتی گردید، که حاصلی کاملاً عکس دستاورد آنهایی داشت که از زاویه معرفت‌شناسانه تنوع اسلام را مورد بررسی قرار می‌دهند. شریعتی از پی کشف هستریکال یا تاریخی بودن اسلام به دستاوردهای پی در پی‌انی در این رابطه رسید، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از؛ تاریخی بودن وحی و شیعه و علی و امت و امامت و ابراهیم و حج و کربلا و زن و سوسیالیسم و مذهب و دین و بت پرستی و... که فونکسیون تاریخی دیدن این امور توسط شریعتی باعث شد تا برای شریعتی تمامی این‌ها به صورت سرچشمه‌هایی از معرفت نوینی درآید. البته نیاز به تاکید نیست که این تاریخی دیدن امور دلالت بر پیوستگی مداوم امور با گذشته و حال و آینده خود می‌کند، و بدین ترتیب بود که اسلام تاریخی با اسلام غیرتاریخی از فرش تا عرش با هم متفاوت گردید، و به همین ترتیب شیعه تاریخی با شیعه غیرتاریخی و حج تاریخی با حج غیرتاریخی و حتی بت پرستی تاریخی با بت پرستی غیرتاریخی، و به همین ترتیب فلسفه و تصوف و زهد و کلام و حتی علم تجربی تاریخی با تصوف و زهد و فلسفه علم تجربی غیرتاریخی کاملاً متفاوت می‌شوند؛ و از این مرحله بود که تاریخی بودن به صورت

و غیب و شهادت و عین و ذهن و من و ما و خدا و طبیعت و... همه به صورت یک پروسس گسست ناپذیر عمل می‌کنند، و جدائی هر کدام از دیگری به معنای فرو ریختن همه چیز می‌باشد.»

از همه مهم‌تر شریعتی با تاریخی دیدن اسلام یک پاسخ تاریخی به این سوال فربه و استراتژیک «نجات اسلام قبل از مسلمین» داد. چراکه شریعتی برعکس دیدگاه سیدجمال که؛ انحطاط مسلمین را دلیل انحطاط اسلام می‌دید، و مانند عبده و اقبال که انحطاط اسلام را دلیل انحطاط مسلمین می‌دانست، اما راه حل نجات اسلام از انحطاط در نظر شریعتی توسط «تاریخی دیدن اسلام» می‌باشد، به این ترتیب بود که شریعتی توانست با این پاسخ تاریخی یک پاسخ آلترناتیو در برابر پاسخ‌های بازرگان و خمینی و سروش مطرح کند، چرا که بازرگان و عبده و طالقانی و مجاهدین خلق... راه نجات اسلام را در علمی کردن انطباقی آن توسط علم تجربی می‌دانستند، در صورتیکه خمینی راه نجات اسلام را توسط فقهی کردن کل اسلام، بر فقه سنتی صاحب جواهر می‌دانست! و سروش راه نجات اسلام را توسط عرفانی کردن آن بر پایه اندیشه‌های مولوی می‌داند. اما شریعتی راه حل نجات اسلام از انحطاط را در «تاریخی کردن اسلام» می‌بیند.

۲ - مبانی تئوریک اسلام تاریخی:

الف - مبانی تئوریک اسلام تاریخی از نظر ابن خلدون: گرچه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم بزرگترین کشف شریعتی که باعث برتری اسلام تطبیقی شریعتی بر اسلام تطبیقی اقبال گردید، کشف اسلام تاریخی بود (که دقیقاً از سال ۱۳۴۸ در ضمن اولین سفر حج شریعتی بر او کشف گردید)، اما با همه این احوال شریعتی اولین کاشف اسلام تاریخی پس از پیامبر اسلام نمی‌باشد بلکه بالعکس اولین کسی که بعد از پیامبر اسلام و در قرن هشتم هجری به کشف اسلام تاریخی در جهان اسلام دست پیدا کرد، فیلسوف و متفکر و جامعه شناس بزرگ تاریخ انسان عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی بود که در مقدمه تاریخ العبر خود بنام - مقدمه تاریخ ابن خلدون - با طرح پروسسی بودن تکامل شخصیت محمد و تکامل وحی و تکامل قرآن، به طرح تاریخی بودن اسلام و وحی و شخصیت محمد پرداخت. از دیدگاه ابن خلدون نه شخصیت محمد مانند شخصیت عیسیای مسیح یک شخصیت ساخته شده غریزی بوده است، و نه وحی محمد مانند وحی موسی به صورت الواح به یک باره بر محمد نازل شده است، بلکه بالعکس هم شخصیت محمد به صورت یک پروسس در طول ۶۳ سال در بستر پراتیک باطنی و پراتیک اجتماعی ساخته و تکامل پیدا کرده است، و هم وحی محمد یا قرآن به صورت تدریجی و پروسس ۲۳ ساله در بستر سخت‌ترین پراتیک اجتماعی - تاریخی بر محمد نازل شده است، و همین پروسس بود که شکل گیری قرآن و وحی را همراه با پروسسی بودن شکل گیری شخصیت محمد، از نظر ابن خلدون تعیین کننده مبانی تئوریک اسلام تاریخی می‌داند. بنابراین از نظر ابن خلدون آنچه مبانی تئوریک اسلام تاریخی را تشکیل می‌دهد عبارت است از:

- ۱ - پروسسی بودن شخصیت محمد در بستر پراتیک باطنی و اجتماعی.
- ۲ - پروسسی بودن نزول و تکوین وحی در طول ۲۳ سال حیات نبوی آن.

به عبارت دیگر ابن خلدون ریشه و مبنای تاریخی بودن اسلام و قرآن و شخصیت محمد را در تکامل پذیر یا تکامل‌مند بودن اسلام و وحی و شخصیت محمد می‌داند، یعنی از نظر ابن خلدون علت اینکه شخصیت عیسیای مسیح در قیاس با شخصیت محمد یک شخصیت غیرتاریخی می‌باشد، این بوده که شخصیت عیسی ابن مریم از همان آغاز تولد به صورت غریزی و تکوینی یک شخصیت تمام و کامل بوده است، و در بستر زمان و پراتیک عیسی ابن مریم این کمال را حاصل نکرده است، در صورتیکه بر عکس و آنچنانکه قرآن هم در باب شخصیت محمد می‌گوید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى - شخصیت محمد در آغاز تولد و تکوین یک شخصیت ناقص

بوده و بعداً در بستر یک پراکسیس سهمگین، که توسط شخص محمد به صورت درونی و برونی انجام گرفته است، این شخصیت روند تکاملی خود را طی کرده است و گام به گام در فرآیندهای مختلف زمانی این شخصیت کامل شده، تا به مرحله کسب وحی رسیده است - آیات ۶ الی ۸ - سوره ضحی.

البته این پروسس در بستر نزول وحی هم ادامه پیدا کرده است، و در طول ۲۳ سال حرکت تاریخ ساز محمد در مکه و مدینه پیش رفته و تا لحظه مرگ محمد این تکامل و پروسه ادامه داشته است، و به همین علت بود که محمد پیوسته و آنچنانکه علامه اقبال لاهوری می‌گوید از خدا می‌خواست که: «رب زدنی علماً یا رب زدنی تحیراً - خدایا علم من را افزایش بده یا خدایا بر حیرت من بیفزای.» در همین رابطه باز از نظر ابن خلدون یکی دیگر از مبانی تئوریک اسلام تاریخی خود - وحی و قرآن - می‌باشد، چراکه و آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید؛ وحی‌ائی که بر محمد نازل شد بر عکس وحی موسی که به صورت یکباره و در صورت الواح و غیرقابل تکامل و غیرقابل تغییر بود. وحی محمد یک وحی تکامل پذیر بود که در طول حیات ۲۳ سال نبوی محمد به صورت یک پروسس، رفته رفته کمال پیدا کرده است و به موازات این کمال وحی، صاحب وحی یعنی - محمد - را هم کمال بخشیده است.

به همین دلیل از نظر ابن خلدون علت اینکه؛ طول آیات مکی از طول آیات مدنی کوچک‌تر می‌باشد این است که؛ محمد در آغاز وحی تحمل و پتانسیل جذب آیات بزرگ مدنی را نداشته است، و به مرور زمان محمد در بستر «پراتیک وحی» آن پتانسیل درونی را جهت جذب وحی‌های طولانی مدنی پیدا کرده است. همچنین باز از نظر ابن خلدون در همین رابطه بوده که؛ تنها معجزه محمد فقط همین وحی و قرآن نبوده بلکه یکی دیگر از معجزات بزرگ محمد ایجاد وحدت در بین فرقه‌های بادیه نشین بود، و توانست از این قبائل پراکنده یک امت ایجاد کند. قبائلی که گاهاً به خاطر اشتباه چریدن گوسفندان یک قبیله در مراتع دیگری چهل سال با هم می‌جنگیدند و یکدیگر را می‌کشتند. ابن خلدون این عمل پیامبر و یا به عبارت دیگر این معجزه پیامبر را زائیده همان پتانسیل درونی محمد می‌داند که به صورت یک پروسس برای او حاصل شده است.

ب - مبانی تئوریک اسلام تاریخی از نظر شریعتی: شریعتی در ادامه حرکت ابن خلدون از سال ۱۳۴۸ و بعد از نخستین سفر حج^۱، اما در اسلام‌شناسی تطبیقی شریعتی به یک اسلام‌شناسی غیرتاریخی و غیرپروسسی... اعتقاد دارد. اما از سال ۴۸ و در بستر نخستین سفر حج اش است که شریعتی برای اولین بار به اسلام تاریخی دست پیدا می‌کند، که سیمای این اسلام تاریخی در نخستین سفرنامه حج شریعتی که بنام - میعاد با ابراهیم - تدوین پیدا کرد، مطرح می‌شود.

در سلسله کنفرانس‌های - میعاد با ابراهیم - شریعتی برای اولین بار از اسلامی سخن می‌گوید که از ابراهیم شروع شده است، همچنین از اسلامی سخن می‌گوید که به موازات مبارزه ضد بت پرستی ابراهیم، وارد مبارزه ضد طبقاتی تاریخ بشر می‌شود. همچنین از اسلامی سخن می‌گوید که به موازات کمال یافتن مبارزه طبقاتی و تاریخی بشر، از ابراهیم تا محمد رفته رفته کمال پیدا کرده است. همچنین از اسلامی سخن می‌گوید که در آینده رو به کمال است و تا آنجا که بشر و اجتماع بشری در بستر تکامل پیش می‌رود و کمال پیدا می‌کند. البته این سیما به موازات تکامل اندیشه اسلام تطبیقی شریعتی کامل‌تر می‌شد، بطوریکه در کنفرانس یا دست نوشته - حسین وارث آدم^۲ - شریعتی مبانی تئوریک

۱. باز هم بر این نکته تاکید می‌کنیم که سیمای اسلام تاریخی برای اولین بار در سفر نخستین حج بر شریعتی کشف شد و تا قبل از نخستین سفر حج‌اش اسلام شریعتی یک اسلام انطباقی بود، که سیمای اسلام انطباقی شریعتی را می‌توانیم هم در «اسلام‌شناسی مشهد» و هم در کنفرانس‌های «امت و امامت» و... ببینیم.
۲. که در دو جلسه توسط شریعتی قرائت شد، به حد کمال خود می‌رسد و کتاب یا کنفرانس یا دست نوشته - حسین وارث آدم - شریعتی که یک دست نوشته تاریخی

اسلام تاریخی را چنین تبیین می‌کند:

۱ - پروسسی بودن اسلام از بعثت ابراهیم خلیل تا آخر الزمان که تنها یک فرآیند از این پروسس را بعثت محمد تشکیل می‌دهد.

۲ - پیوند این پروسس تکاملی با مبارزه طبقاتی بشر؛ آنچنانکه خود شریعتی در کنفرانس‌های - میعاد با ابراهیم - می‌گوید این پروسس مبارزه طبقاتی با پیدایش مالکیت در پنج قرن قبل از میلاد مسیح آغاز شده، و در دوران ماشینیسم و پیدایش ماشین این مبارزه به اوج خود می‌رسد، و در خاتمه با نفی این مبارزه طبقاتی بشریت وارد فرآیند جدیدی از تکامل می‌شود که شریعتی این فرآیند را تکامل انسانی می‌نامد، برپایه این مبانی تنوریک از اسلام تاریخی بود که شریعتی کوشید بعد از سفر حج سال ۴۸ تمامی دیدگاه‌های اسلامی و اجتماعی و... خود را تجدید بنا کند. به این دلیل بود که اسلام‌شناسی شریعتی بعد از کشف اسلام تاریخی که همان اسلام‌شناسی ارشاد می‌باشد، کاملاً با اسلام‌شناسی انطباقی مشهود او متفاوت می‌شود. همچنین شیعه‌شناسی تاریخی او که همان تشیع علوی و صفوی می‌باشد کاملاً با شیعه‌شناسی غیرتاریخی او که همان - امت و امامت - می‌باشد، متفاوت می‌گردد؛ و به همین ترتیب علی‌شناسی تاریخی او که همان «قاسطین و مارقین و ناکنین» می‌باشد، کاملاً با علی‌شناسی غیرتاریخی او که همان علی حقیقی بر گونه اساطیر می‌باشد، متفاوت می‌شود.

ج - مبانی تنوریک اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی: آنچنانکه فوقاً مطرح شد خط نصف النهار دوران حیات فکری شریعتی در تاریخی دیدن اسلام یا به عبارت دیگر در - نگاه تاریخی - پیدا کردن شریعتی می‌باشد. البته فکر می‌کنیم با اینهمه تکرار و تاکید که تاکنون در خصوص مرزبندی شریعتی تاریخی با شریعتی غیرتاریخی که کردیم، نیاز نباشد تا باز هم بگوئیم که زمانیکه می‌گوئیم شریعتی تاریخی یعنی آن؛ شریعتی که با تاریخ به عنوان علم شدن انسان و علم شدن جامعه انسانی و علم شدن تاریخ انسانی انسان و جامعه و تاریخ را تبیین می‌کند، باشد. طبیعی است که در چنین صورتی تاریخ برای شریعتی به عنوان یک جهان بینی و عینک و نگاه و دید در می‌آید که این تاریخ با تاریخ به عنوان دانستی‌های گذشته، که شریعتی در عرصه آن تاریخ دان بی بدیلی بوده است، همچنین با تاریخ به عنوان علم به قوانین مسیر حرکت جامعه در گذشته و حال و آینده متفاوت می‌باشد. این تاریخ یک تعریف اگزیستانسیالیستی از تاریخ می‌باشد که شریعتی در بحث‌های فلسفه تاریخ، اسلام‌شناسی ارشاد که از اردیبهشت سال ۵۱ از درس ۲۱ تا ۴۰ اسلام‌شناسی ارشاد مطرح کرد، به صورت تنوریک مطرح کرد، هرچند این نگاه تاریخی از سال ۴۸ در اولین سفر حج اش و در حج برای او حاصل شده بود و در سفرنامه اولین سفر حج اش تحت عنوان - میعاد با ابراهیم - تبیین نمود، ولی تبیین تنوریک این جهان بینی تاریخی شریعتی فقط در درس‌های ۲۱ تا چهل اسلام‌شناسی قابل مطالعه می‌باشد.

البته نکته‌ای که در این رابطه به تاسی از معلم کبیرمان شریعتی بد نیست در همین جا مطرح کنیم، تشابه اسمی موضوع و تشابه اسمی علم همان موضوع - می‌باشد که در رابطه با موضوع، تاریخ وجود دارد که این امر باعث پیچیدگی طرح موضوع تاریخ شده است. توضیح آنکه در درس‌های تبیین تنوری تاریخ (درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد)، شریعتی با نقل قول از استادش گوروپچ موضوعی تنوریک مطرح می‌کند که طرح آن در اینجا خالی از فایده نمی‌باشد و آن اینکه گوروپچ می‌گوید که؛ اکثر موضوع‌ها در عرصه علم تجربی و علم سیاسی، خود موضوع با علم آن موضوع از نظر تسمیه متفاوت می‌باشد. مثلاً علم طب موضوعش بدن انسان است یا علم نجوم موضوعش اجرام آسمانی است، یا علم شیمی موضوعش تجزیه و ترکیب عناصر است و قس علیهذا. می‌باشد، و برای همیشه زنده خواهد بود و ارزش آن به اندازه احساس خطری است که اسلام دگماتیسم حوزه از این جزوه کرده است. به طوری که مرتضی مطهری بزرگ پاسدار اسلام فقاقت و دگماتیسم حوزه‌ای، کتاب - حسین وارث آدم - شریعتی را روضه مارکسیس - لنینیستی بر حسین می‌نامد.

اما موضوع تاریخی از تمامی این علوم و موضوعات صورتی استثنائی دارد، چراکه هم نام موضوعش تاریخ است، و هم نام علمش تاریخ است، هم نام تعریفش تاریخ است و هم نام فونکسیون آن تاریخ است. همین امر باعث شده تا بحث تنوریک در رابطه با این موضوع بسیار پیچیده شود، چراکه یک زمانی ما با طرح‌ترم تاریخ می‌خواهیم فقط در باب موضوع تاریخ که قانونمندی حرکت جامعه است مطرح کنیم، و زمانی با طرح اسم تاریخ می‌خواهیم حوادث جامعه انسانی را در گذشته مطرح کنیم و یک زمانی با طرح اصطلاح تاریخ می‌خواهیم علم تاریخ را که همان «دیسپلین حرکت جامعه انسانی در گذشته و حال و آینده می‌باشد» را مطرح کنیم، و یک زمانی با طرح کلمه تاریخ می‌خواهیم فونکسیون این علم را مطرح کنیم، که همان شدن انسان یا شدن جامعه انسانی می‌باشد، همان امری که در اینجا مورد نظر ما است.

این تشابه اسمی در منظوره‌های مختلف فوق، امر تنوریزه کردن اسلام تاریخی و شریعتی تطبیقی و وحی تاریخی و محمد تاریخی و علی تاریخی و شیعه تاریخی و سوسیالیسم تاریخی و زن تاریخی و... را دچار مشکل کرده است، چراکه به مجرد اینکه ما بگوئیم از سال ۴۸ در اولین سفر حج شریعتی تاریخی یا شریعتی تطبیقی متولد گردید، ذهن‌ها به سمت این سوال می‌رود که مگر شریعتی قبل از سال ۴۸ استاد و اساتید تاریخ اسلام و ادیان و انسان و ایران و... نبوده؟ آیا شریعتی از سال ۴۸ در اولین سفرش به حج در ضمن همان یکماه سفر حج بدون هیچ کتاب و مطالعه‌ای دارای نگاه تاریخی شد؟ تنها پاسخی که به این سوال می‌توانیم بدهیم اینکه؛ نگاه تاریخی به قول سهراب سپهری (چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید) یک کشف است نه یک دانستی، آنچنانکه محمد امی بیسواد و بادیه نشین قرن ششم میلادی با یک کشف و انقلاب درونی، در حری جبل النور آنچنان صاحب این نگاه و دید شد که صد مولوی و... یارای شناخت این دید تاریخش هم پیدا نکردند. اشاره به آن کلام - عبدالقدوس گنگھی - به نقل از علامه اقبال لاهوری در باب شخصیت محمد است که می‌گوید: «محمد به معراج رفت و به زمین بازگشت، سوگند به خدا که اگر من جای او بودم هرگز معراج را به طرف زمین رها نمی‌کردم»؛ و همین موضوع تفاوت وحی تنزیلی محمد با وحی انزالی محمد می‌باشد. موضوعی که تمامی مفسرین عام و خاص قرآن تاکنون نتوانسته اند آن را دریابند، چراکه وحی تنزیلی محمد که همین قرآن موجود پیامبر اسلام می‌باشد، همان وحی تاریخی محمد است که به صورت تدریجی و در مدت ۲۳ سال به صورت پروسس در دو فرآیند مختلف مکی و مدنی و در کوران سخت‌ترین پراکسیس اجتماعی تاریخ بشر، بر پیامبر اسلام نازل شده است. در صورتیکه وحی انزالی محمد همان وحی غیرتاریخی محمد بوده است، که به صورت دفعی و فردی و غیرتاریخی و عام و کلی و غیرکنکریک آنچنانکه بر پیامبران ابراهیمی قبل از محمد نازل شد، بر محمد نازل شده است. آنچه محمد انزالی را از محمد تنزیلی جدا می‌کند همان وحی تاریخی یا اسلام تاریخی بوده است. آنچه رمز خاتمیت نبوت محمد می‌باشد همین موضوع تبدیل وحی انزالی به وحی تنزیلی محمد می‌باشد، چراکه با تنزیلی شدن وحی محمد بود که وحی به صورت یک پروسس درآمد. پروسسی که دارای دینامیسم می‌باشد و دینامیسم آن توسط موتور اجتهاد در اصول و فروع، مادیت تاریخی به خود می‌گیرد؛ و با تاریخی شدن آن جامعه به صورت موضوع وحی تنزیلی در می‌آید، که با موضوع وحی انزالی که نفس انسان می‌باشد کاملاً فاصله می‌گیرد؛ و به این ترتیب است که شرایط برای ختم نبوت پیامبر اسلام مهیا می‌شود، چراکه تنها با تاریخی شدن وحی پیامبر اسلام وحی، زمینی می‌شود. یعنی آنچنانکه سقراط فلسفه را از آسمان به زمین آورد و فلسفه را زمینی کرد، محمد وحی را که در طول رسالت پیامبران گذشته آسمانی بود به زمین آورد، و آن را زمینی کرد. تنها مکانیزمی که محمد توسط آن وحی آسمانی را زمینی کرد تاریخی کردن وحی بود که مبانی تنوریک آن عبارت می‌باشد از:

ادامه دارد